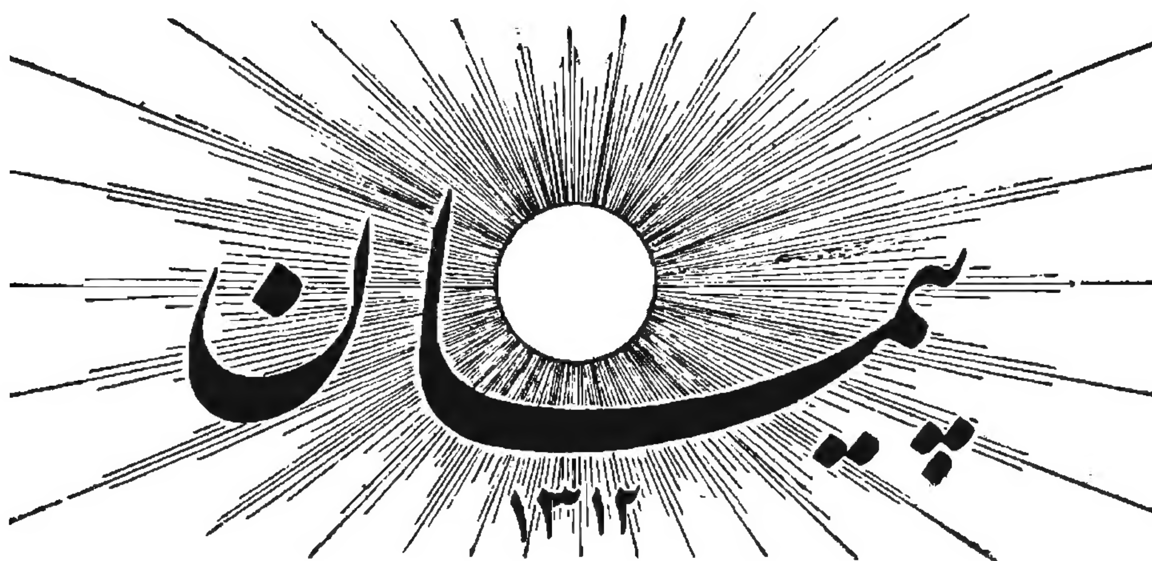

پیمان
پیمان سال ششم
شماره دوازدهم



سال ششم | اسفند ماه ۱۳۱۹ | شماره دوازدهم



دارنده

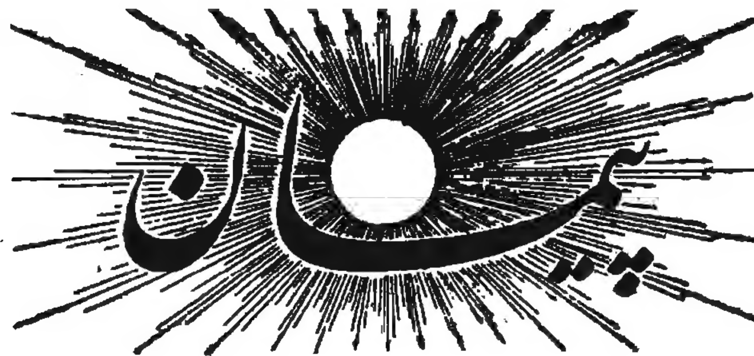
کسروی تبریزی

فهرست آنچه دراین شماره چاپ شده

جایگاه خانه ما

خانه ما که دفتر پیمان نیز در آنجاست دیگر شده . کسانیکه باخودمن کارهای وکالتی دارند یا دفتر پیمان را میخواهند نشانی پایین را بیاد دارند :

شاپور ـ رو بروی مدرسه امنیه (اندکی بالاتر از آن)
کوچه علایی ـ خانه شماره ٢٠



سال ششم		اسفند ماه ۱۳۱۹		شماره دوازدهم

جهان برای چنین زندگانی نیست

این جنك و آشوب که برخاسته ، با گزندها و آسیب های بسیاری که‌میدارد، وسالهاجهان گرفتار خواهد بود، یکسودی را در پی خواهد داشت ، و آن اینکه مردمان از کشاکش و زور وچیرگی که بنیادزندگانی شده بیزار گردند ، و در آرزو و جستجوی آیین بخردانه ای باشند که جهان را با آسایش و آرامش راه تواند برد .

جهان برای چنین زندگانی نیست . این جنك و آشوب نتیجهٔ کینه هاییست که از زمانهای پیشین بوده ، و بدآموزیهایی که در زمانهای پسین پیدا شده .



سال هفتم پیمان

با این شماره سال ششم پیمان بپایان میرسد ، و سال هفتم بزودی خواهد آغازید . ما امسال‌را نیز بیش از همه بگفتگو از کیشها و گمراهیها پرداختیم. ولی امیدمندیم درسال هفتم زمینهٔ سخن دیگر گردد ، وچنانکه گفته ایم در سال دیگر بیش از همه بگفتگو از خود خواهی و جدا سری و مانند اینها خواهیم پرداخت .

راستی‌را راه بروی ما کم کم بازمیشود . درجای‌دیگر گفته‌ایم که در هفت سال پیش هنگامیکه پیمان را آغاز کردیم ، هیاهوی اروپاییگری و داستان خرد (نپذیرفتن خرد) و مانند اینها در میان بود ، و ما ناچار شدیم پیش از همه با آنها بجنگیم ، تا جا برای گفته های خود باز کنیم .

سپس چون آنها سپری شد خود را در برابر ده و اند کیش‌و چند گمراهی دیگر دیدیم که می بایست با اینها نبرد آغاز کنیم ، و چون پس ازچندسال، تایك‌اندازه این کار را پیش برده‌ایم کنون‌خود

را در برابر يك رشته خويهاى پست و نا ستوده مى يابيم، كه مى بايد اين بار با اينها درافتيم.

در چند سال پيش ، هنگاميكه در جلو گمراهيها و كيشهامى ايستاديم ، بايك نگاه كوتاه‌ساده ، چنين مى‌دانستيم كه اينها از روشن نبودن راستيها و در ميان نبودن يكراه است ، و اميد مى بستيم كه چون ما معنى دين و زندگانى و مانند اينها را نيك روشن گردانيم و يكرشته راستيهايى را در اين زمينه ها ، كه در دسترس مى داريم از پرده بيرون آوريم ، باسانى چارة شود ، و جز از يكدسته كه‌مغز هاشان تيره‌مى‌باشد، ديگران گردن براستيها گزارند، وپيشرفت‌تندى در ميان باشد .

دربارهٔ يكدسته چنانست كه دانسته بوديم و همه با خوشى و خرسندى راستيها را مى‌پذيرند و آزاد مردانه بيارى و همدستى مى كوشند . ليكن يكدسته نمايش ديگرى نشان مى‌دهند ، وآن اينكه گردن گزاردن براستيها را كمى خود مى پندارند و از جدا سرى دست برداشتن نمى‌توانند . كسانى رفتارى‌بدتر ازاين مى نمايند، وآن اينكه باين گفته ها رنك ديگرى داده‌و يا با سخنان ديگرى‌آميخته سرمايه خودنمايى‌مى‌گيرند ، ويادر راهيكه مى‌داشتند يا فشارى مى خواهندوازين گفته‌هاى‌ما آنچه مى‌پسندندگرفته پنيه‌گمراهيهاى‌خود مى‌سازند ، ياپس از ايستادگيها كه نموده اند اين بار از در ريشخند آمده چنين مى گويند: « اينهارا كه ميدانستيم» .

اينها همه از خود خواهى و جداسرى و گردنكشى است ، و نيك مى‌نمايد كه مايه بديها و گرفتاريها تنها گمراهى و ناآگاهى‌از

راستیها نمی باشد، و یکرشته خویهای پستی نیز چیرگی می‌دارد.

در هزار سال که یك راهنما برنخاسته و همه بدآموزان پیدا شده‌اند، چنانکه از یکسو بدآموزیها فراوان گردیده وریشه‌دوانیده، همچنان از سوی دیگر خویهای پست جایگیر گردیده و چیرگی بی‌اندازه گردانیده، و اینك زور خود را نشان میدهد.

اگر مثل خواهیم می باید گفت: ما رده بسته ایم و گمراهیها در برابر ما رده بسته اند. ما بجنك برخاسته آنها را می‌شکنیم. ولی در اینمیان می بینیم در پشت سر آنها یکرده دیگریست، ردهٔ بد خوییها، که پیش می‌آیند و خود را می‌نمایند و این زمان بایدباآنها بجنگیم. اینست حال پیمان در پایان سال ششم وآغاز سال هفتم. گمراهیها را شکسته ایم و بکندن ریشه آنها میکوشیم، و در این میان می‌باید با خود خواهی و دیگر خویهای بسیار پست به جنك پردازیم.

لیکن می‌باید گفت سختی کار گذشته. زیرا بد خوییها اگر درجایگیری همپای گمراهیها باشند درپهناوری میدان کمتر ازآنها هستند. روشنتر گوییم: همگی بآنها گرفتار نیستند و انبوه مردم، بویژه درمیان درس ناخواندگان، کسانیند که نیروی راستی‌پژوهی را از دست نداده اند و گرفتار این دژخوییها نمی‌باشند. از اینسوی ما اینزمان یاران بسیار می‌داریم.

ما چنانکه در زمینهٔ سخنرانی نوید میدهیم که میانه امسال و سال دیگر جدایی پدید آوریم و یك گام بسوی پیش برداریم، آرزومندیم خوانندگان نیز در دلبستگی خود به پیمان چنین گامی

را بردارند بدینسان که گوهر آنرا بشناسند :

ما گفته ایم پیمان در زمینه خود آنراه را می‌رود که دانشها در زمینه خودشان. ببینید شما اگریك کتابی را درستاره شناسی بدست گیرید و آن را از آغاز تا انجام بخوانید و یکایك آموزاکهایش را از اندیشه گذرانید خواهیددید هریکی از آنها ازروی دلیل است ودر خور خرده گیری نیست .

کنون گفته های پیمان از آنگونه است وشما اگریك گفتاری را از آن (مثلا گفتار « ما چه میخواهیم ؟ » شماره های امسال را) بخوانید و یکایك سخنها را بیندیشید خواهید دید همه از روی دلیل است و جای خرده گیری نیست .

ناگزیر کسانی این را نخواهند پذیرفت . زیرا دانشها ازروی آزمایش وجستجو پدید آمده، و هریکی ازآنها نتیجه چند صدسال کوششهای دانشمندان میباشد . گفته های پیمان چگونه از آنسان تواند بود؟ !.. پیمان درزمینه هایی گفتگو میکند که جای آزمایش بسیار کم دارد ، و آنگاه کی آزمایش رو داده ؟!.. بگفته ملایان : « اینها مسائل نظریست» .

می گوییم : اینها راست است . من خود نیز اگر بجای شما بودمی جزاین نپنداشتمی . ولی آزمایش وارونهٔ آن را نشان خواهد داد . کنون شما بیك کاری برخیزید، و آن اینکه چند شبی ، گفتار های پیمان یاخود کتاب راه رستگاری را بخوانید وعنوانهارا بیندیشید وببینید آیاهر سخنی با دلیل همراه است یا نه؟!.. هر گفته ای راست است یا نه ؟!.. اگر دیدید همه راست است از اینجا چند نتیجه به

دست خواهد آمد :

۱) آن ستایشها که ما برای پیمان نوشته ایم گزافه نیست .

۲) در جهان یکرشته راستیهایی هست که می باید آنها را شناخت .

۳) این زندگی که امروز در جهانست و بنیاد آن کشاکش و زور آوریست ناگزیری نیست و همیشه نباید ماند ، و برای زندگی آیینی تواند بود که بنیاد آن دادگری وهمدستی باشد ومایه آسایش و آبادی گردد .

بدینسان شما خود را در برابر یکی از بزرگترین کارهای جهان خواهید یافت : یکرشته راستیها از ارجدار ترین دانستنی ها ، آسایش جهانیان و رهایی مردمان از این گرفتاریها که در میانست ، و این بابای شماست که به پیشرفت آن یاوری کنید .

بدانید برادران ، در جهان همه پیشرفت ها از این راه بوده : یك چیز هایی را دانستن ، و دست بهم داده و پیش بردن . اینست راه فیروزی .

آنچه ما از شما میخواهیم دو چیز است : یکی آنکه راستیها را که می‌پذیرید نیك در دل جا دهید ، و دانسته های دیگری هرچه بوده از دل بیرون گردانید . دیگری اینکه برواج مهنامه بکوشید و هر که را که خواهان نیکی و جویان راستیها می یابید بخواندن این مهنامه وادارید . نخستین گام ما یکی شدن اندیشه هاست .

ما آرزومندیم هر خواننده ای درسال باری سه تن را با این مهنامه آشنا گرداند و از این اندازه کوشش در راه نیکی جهان باز

نماند .

پیمان در کار خود یك کمی می‌دارد ، و آن اینکه خوانند کانش اند کند . این مهنامه را باید انبوه مردم بخوانند : مردان بخوانند و زنان بخوانند ، پیران بخوانند و جوانان بخوانند ، دانشمندان بخوانند و کمدانشان بخوانند . بخوانند و بیندیشند و بیگمان هشتاد تن از صد تن خواهند پذیرفت .

در جهان هر کاری بهمدستی باید بود. پیمان را اگر من مینویسم تنها از آن من نیست : از آن همگی پاکدلان و غیرتمندانست و همگی آنان باید به پیشرفت آن کوشند .

☆✻☆

میخواهم در اینجا بسخن دامنه داده یك تکه دیگری را روشن گردانم : بیگمان شما این دسته بندیها که بنام کیش ، یا بنام دینداری وبیدینی ، یا بنام نواندیش و کهنه‌اندیش ، یا بهر نام دیگری درمیانست بد میدانید . باز بیگمان بدی آنها بیشتر از آنست که امروز فهمیده میشود . گروهی چون در توی یك بدیها بزرك شدند ، و همیشه آنها را دیدند ، بدیش را چندانکه هست نتوانند دریافت .

کنون ببینیم راه چاره چه می‌بوده و چگونه میشده باینها چاره کنند و برای آنکه خواستم نیك روشن گردد تنها از کشاکش کیشها سخن می‌رانم و برای مثل آنرا می‌زندم :

چنین انگارید شما میخواهید باین کیشهای گوناگون چاره کنید و نشستی برپا کرده وازهر کیش چند تنی را بآنجا خوانده‌اید. پیداست که نخست از بدی پراکندگی و کشاکش سخن رانده زیانهای

آنرا باز خواهید نمود . نیز پیداست که آنان گفته های شمارا براست داشته هم آوازی خواهند کرد . ولی از این چسودی خواهد بود ؟! این مانند آنست که شما نزد بیمارانی نشسته و زیان بیماری را بگویید و آنان هم براست دارند ، آیا با این بهبود یابند ؟ ! مگر آنان بدلخواه بیمار شده اند که بدلخواه در سایه پند واندرز بهبودیابند ؟ بیمار بی آنکه خود بخواهد و بداند دچار بیماری گردد ، و کسی اگر میخواهد او را بتندرستی آورد باید با دارو و درمان آن بیماری را از تن او دور گرداند .

در گمراهیها نیز چنین است ، و بلکه در اینجا بد تر از آن میباشد . زیرا در بیماران باری هریکی بیماری خودرا داند و بگردن گیرد و در آرزوی درمان باشد .

درگمراهان هیچیکی دربارهٔ خود آن را بگردن نگیرد و هر یکی گمراهی را بگردن دیگران اندازد .

هرچه هست : هیچیکس بدلخواه گمراه نگردیدهٔ تا بخواهش و با پیشنهاد شما یا بآرزوی خود ازآن درگذرد . تاریخچه کیشها را میدانیم که گفتگوهایی برخاسته وچون کسی نبوده که راستیها راروشن گرداند ، هر گروهی پندار های دیگری در پیش گرفته و آنها را راست پنداشته و دل بسته اند و قرنها بر سر آنها بایکدیگر دشمنی کرده و خون ریخته اند ، و هیچراهی نیست که آنها را باهم سازش دهند .

تنها می‌ماند اینکه همگی بیدین گردند تا یکی باشند ، وپیداست که این نتواند بود . زیرا آنان دین را راه رستگاری دانسته اند و

دلبستگی سختی بآن می‌دارند و هیچ چیزی آنان را بدرگذشتن از آن نخواهد واداشت.

از آنسوی درگذشتن از باور خود نشدنیست. یکچیزی را که شما باور کرده و بدل سپارده اید اگر هم بخواهید از آن باز گشتن نتوانید.

یك چنین نشستی اگر براستی برپا گردیدی و چنین پیشنهادی بمیان آمدی بیگمان نتیجه آن شدی که هر گروهی باور های خودرا پیش کشد و بدیگران پیشنهاد کند که «بیایید حق را قبول کنید»، و کار بچخش و پرخاش انجامد، و بجای نزدیکی ازهمدیگر دورتر گردند. این چیزیست که بارها رخ داده.

ما از تاریخ زمانهای نزدیك یك گواه نیکی برای این گفتار می‌داریم: چنانکه می‌دانیم ازیکقرن باز، چیرگی اروپاییان وزبونی کشورهای اسلامی، یك اندیشه‌ای بنام «اتحاد اسلام» درمیان مسلمانان پدید آورده بود. کسان بنامی از سید جمال الدین اسد آبادی و دیگران در این باره کوشیدند وسخنان بسیار گفته شد. بیشتر مردم، چه از سنیان و چه از شیعیان، آنرا پذیرفتند و چون در ایران و عثمانی مشروطه داده شد انجمنهایی نیز در این باره برپا گردید، و سپس در میان جنك جهانگیر عثمانیان درهمه جا دسته هایی با این نام پدید آوردند.

ولی آیا چه یگانگی رو داد؟! کدام دسته از باور های خود دست برداشتند؟! تنها چیزیکه شد این بود که برخی اززشتگوییها که در میان بود بسیار کم گردید و دشمنیها از تندی خود کاست.

این نیز از یکسو نتیجه کوششهای دولتها، و از یکسو میوه رواج دانشها بود. زیرا از یکسو دولتها بهم نزدیك شدند و از نادانیها جلو گرفتند، و از یکسو در سایه رواج دانشها و هیاهوی مادیگری دستگاه دین از رونق کاست و همه باورها سستی یافت.

وگرنه هیچیکی ازسنیان وشیعیان دست از باورهای خود بر نداشتند و ملایان همچنان رفتار خودرا دنبال می‌کنند و باز کتابها می‌نویسند. مردی را میشناسم در عراق می نشیند در سی سال پیش بهندوستان رفته و هیاهوی «اتحاد اسلام» بر انگیخته بود وچندسال پیش دیدم کوششهایی درباره «نهج‌البلاغه» می‌نمود ودرنشستی‌دیدم سخن از «خطه شقشقه» بمیان آورده دلیلها یاد میکرد که از امام علی‌ابن‌ابیطالب است. هنگامیکه ایراد گرفته شد چنین گفت: «نبایستی بخاطر اتحاد اسلام ما از عقیدهٔ خود دست برداریم».

گفتگوی ما تنها از داستان شیعی وسنی نیست. این را برای مثل یاد کرده ایم. میخواهیم‌بگوییم: برای چاره این پراکندگیها، چه آنهایی که میانه کیشهاست و چه آنهاییکه در دیگر باره هاست، تنها یك چیزی می‌بایست، و آن اینکه راستیها روشن گردد و خدا را سپاس که کنون روشن گردیده است.

پراکندگی اندیشه ها بیش از همه نتیجه دانسته نبودن راستیهاست. چون شاهراه نباشد هر گروهی رو بکوره‌راه دیگری گردانند.

همان کشاکش شیعی وسنی نتیجه آنست که معنی‌دین دانسته نبوده، و ماچون آن را معنی می کنیم ومی گوییم: «شناختن معنی

جهان و زندگانی و داشتن یك آیین بخردانه است ، و پرداختن به داستان این و آن دین نیست » ، میگوییم : « در دین کسی را از آفریدگان جایگاه نیست » ، میگوییم : « گفتگو از اینکه در هزارو سیصد سال پیش خلیفه که بایستی بود هیچ سودی را دربر نمیدارد و پرداختن بچنین گفتگویی جز یك هوس بی ارجی شمرده نشود ، و دین خود برای جلوگیری از چنین هوسهای بیخردانه است ». این راستیها که هر بخرد پاکدلی آن را بپذیرد ، پیداست که دیگر جایی را برای کشاکش سنی و شیعی نگزارد و بیکباره آن را از ریشه براندازد .

در دیگر زمینه ها نیز چنین است ، وهمینکه راستیها بمیان آمد کجیها بخود از میان برخیزد .

آری چنانکه گفتیم درپشت‌سر این‌پندارهای بیهوده‌بدخوییها رده بسته، وهستند هزاران کسانی که باین راستیها گردن نمیگزارند و ایستادگیهای بیخردانه شگفتی از خود می‌نمایند . ولی چنانکه گفتیم آنان با همه بسیاری اندکند و ما می‌باید با نادانیهای آنان هم بجنگیم. چون برای‌یك آرمان‌بسیار گرانمایه می کوشیم ویك‌شاهراه راست و بسیار روشنی را در زیر پا میداریم ، بدخوییهای کسانی ما را از پیشرفت باز نخواهد داشت ، بویژه باراهنمایی و پشتیبانی که‌خدا را باماست .

✡✡✡

دراینجا باردیگر بسخن دامنه میدهم: درهمین‌شماره‌در گفتار دیگری بآنانکه در گذشتگانی‌را دست اندر کار های خدامیشمارند

خرده گرفته و چنین پرسیده ایم : کی رو داده که آن در گذشتگان دستی از مردم گیرند و بفریاد ستمدیدگان برسند . آیا در داستان دلگداز مغول ؟! یا در کشتار های تیمور لنك ؟! یا در خونریزیهای ازبکان ؟! یا در کدام داستان ؟!

میدانم کسانی آن را خوانده و خرده گرفته وخواهند گفت : در آن داستانها خدا نیز دست مردم را نگرفت و او نیز بفریاد ستم - دیدگان نرسید . چون میدانم خرده خواهند گرفت از پیش بپاسخ پرداخته میگویم : ما نمیگوییم : خدا هر زمان بفریاد ستمدیدگان رسد . چنین چیزی ما نگفته ایم و این گفتگو باین سادگی نیست .

خدا جهان را آفریده وراه میبرد . ولی آیین این نه آنست که کسانی می‌پندارند . ما بارها گفته ایم خدا آدمیان را برگزیدهٔ آفریدگان گردانیده و جهان را در زیر دست آنان گزارده ، و خرد بآنان داده که براهنمایی آن سود از زیان و نیك از بد باز شناسند و دست بهم داده بآبادی جهان کوشند ، و هر زمان بهنگام نیاز ، یکی را به آموزگاری خرد ها و برای پیشرفت دادن به جهان بر می انگیزد .

پروایی که خدا را بجهانست از این راه است . آدمیان باید گردن بخواست خدا گزارند و پیروی از آیین او کنند .

روشنتر گویم : اگر میخواهند از یاوریهای خدا بهره مند گردند راهش اینست که هوسها ونادانیها را کنار گزارند ودست بهم داده به جلوگیری از بدیها کوشند و به پیروی از خرد ، خود را بشاهراه رستگاری رسانند ، وگرنه هیچگاه بهره مند نخواهند گردید .

خراباتیان بدیها را درجهان دستاویز ساخته بآفریدگار خرده ها گرفته اند. ما میگوییم: چنین خرده گیری نسزاست. و آنگاه چسودی از آن تواند بود؟!.. چرا بجای آن بچارهٔ بدیها نکوشیده اید؟!..

گرفتیم که بدیها درجهانست. چون خداکار آنهارا بشماسپرده که از میان بردارید چه جای ناله و گله می باشد؟!. آیا این خود بیخردی نیست؟!.

چنین انگارید که گروهی‌را بازور در یك شوره زاری نشیمن داده اند ـ آیا کدام بهتر است: آنکه بیهوده بگاله و ناله پردازند و خرده گیریها کنند، یا اینکه دست بهم داده از آن شوره‌زار کشت زاری پدید آورند و جای آسایش و زندگی بسیج کنند؟!. کدام یکی بخرد نزدیکتر می‌باشد؟!.

پیش‌آمد دلگداز مغول نتیجه بیخردیهایی بود که از دو یاسه قرن پیش‌توده ها را گرفتار خودمیداشت. ما اگر بخواهیم دراینجا بیخردیهای آن زمان را بنویسیم سخن دراز گردد. از آنسوی نیازی هم نیست، زیرا خود هاشان نوشته و برای آگاهی آیندگان باز گزارده اند. این کتابها که از آن زمانها بازمانده نمونه نادانیهای ایشانست و میخوانید و می بینید.

ببینید چه بدی بیشتر از این که کسی از پیشوایان باشد و سرحلقه شمرده شود و چون میشنود دشمنان بی زینهار خونخواری رو بشهر او آورده اند آهنك گریز کند و بگفته خودش « شبانه با جمعی اعزه و درویشان » بگریزد و زنان و فرزندان خودرا بدست

دشمن سپارد، و یکچنین پستی را ننك خود نشمارد و در کتاب(۱) خود بنویسد و برای آیندگان باز گزارد ؟!. این تنها یك نمونه‌است وصد مانند این توانید یافت.

مردمی که بدینسان خرد و اندیشه وغیرت را کنار نهاده وهر دسته‌ای باهوسهای دیگری روزمیگزارده‌اند خدا بآنان چه بخشاییدی؟ آنان نتیجه نادانیهای خود را می دیدند و بیگناهان نیز بآتش آنان می‌سوختند.

ولی اگر پیش از رسیدن مغول، کینه ها و پراکندگیها را از خود دور گردانیدندی، وهمگی یکدل ویکزبان بنگهداری کشور برخاستندی، وچون آمدن مغول‌را شنیدند مردانه بجلو شتافتندی، هرآینه خدا نیز بآنان یاری کردی و دشمن را نابود گردانیدندی. اینان چه کمی ازمغول میداشتند که جلوگیری ازآنان نتوانند ؟!. آیا جز آنست که زبون بیخردیها و آلودگیهای خود گردیدند ؟!. خدا بچنین کسانی چه یاری نمودی ؟!.

کنون نیز همانست. اگر باین نادانیها و بیخردیها که درمیانست چاره نیندیشیم نتیجه های بسیار تلخ آنرا خواهیم دید، و می‌باید تا زود است بچاره کوشیم.

ما را امروز دو کار می‌باید کرد: یکی آنکه دربند توده و کشور خود باشیم، وباین دسته بندیهای گوناگون، وباین بدآموزی های سراپا آسیب، و باین خویهای پست چاره کنیم، و هیچگاه به زمان خوش گمان نبوده و اندیشه آینده را از دل بیرون نکنیم. زبان

(۱) مرصاد العباد،

پراکندگی ودسته‌بندی دریکتوده در روزگرفتاری پدید آید. میباید اینها را کوچك نگرفت و بیباکی ننمود . امروز نبرد سختی میانه توده ها در گرفته می‌باید مانیز خود را آماده گردانیم‌وبهر کوششی که در راه نیرومندی کشور می‌شود همراهی نماییم .

دیگری اینکه آرزومند نیکی جهان باشیم و با بدیها سخت بجنگیم و با زور و ستم وچیرگی دشمنی آشکار کنیم و بکندن‌ریشه بدآموزیها کوشیم .

این آشفتگی در جهان و این روز های بیمناك بیش از همه نتیجه بدآموزیهاییست که از سالهای‌دراز دراروپا رواج یافته . نتیجه ندانستن معنی‌آدمیگری است . نتیجهٔ نبودن یکراه است. نتیجه‌آنست که می‌پندارند زندگی‌جزاین گونه نتواندبود وآدمیان‌جزباکشاکش ونبرد نتوانند زیست .

این تخم دشمنی که میان توده های اروپایی پاشیده شده اگر بحال خود بماندقرنهاجهان‌راگرفتارخواهد داشت، وهرزمان‌یکتوده دیگری بآهنگ کینه جویی سر خواهد بر افراشت ؛ و در میانه توده های ناتوان لگدمال خواهند بود وجهانیان ازآسایش بهره نخواهند یافت .

اینست‌میباید آزردگی ازاین زور آزمایی نمود . می‌بایدنشان داد که بالا تر از این ، یکراه دیگری برای زندگانی هست : راه همدستی ، راه دادگری ، راه خردمندی، که می‌باید آن را درجهان روان‌گردانید .

اینك دوخواست بزرگیست که می‌باید بهر دو بکوشیم، وبرای

هر دو راه همینست که ما می‌نویسیم . اینست ازخوانندگان خواهش می کنیم که این نوشته‌ها را نیك اندیشند وبایك خرد آزاد بداوری پردازند و اگر براست داشتند از همراهی ویاوری باز نایستند .

می‌خواهم چنین بگویم: آن پرداختی که خدارا بجهان هست همینست که راهی باز نماید ، و این بگردن مردان بخرد و پاکدل است که بکوشند وآنهارا روان گردانند، و کنون ما اگر به این آموزاك ها پیشرفت دهیم از یکسو بنگهداری خود و توده خود کوشیده ایم واز این آلودگیها که اگر چاره نشود بیگمان نتیجه‌های بسیار تلخی را در پی خواهد داشت رها گردیده ایم ، و هم از سوی دیگر راه برای نیکی جهان باز کرده و بتوده های دیگری نیز یاوری نشان داده ایم .

می‌دانم کسانی ازپیشرفت آن خواهندپرسید . میگویم: پیشرفت دشوار نیست و یکراه ساده ای می‌دارد: هر کسی این اندازه یاوری کند که نخست خود را بپیراید، (پندار های بیهوده را از هر گونه که هست از مغز خود دور گرداند ، از هوسهای زیان آور و از خود خواهی و رشك و مانند اینها بپرهیزد ، بااین باشد که زندگی را با نیکی و درستی بسر برد) و سپس باری دو تن یا سه تن را از آشنایان خود برگزیده وباین راه کشاند . آیا شما این اندازه یاری را دریغ خواهیدگفت ؟! .

می‌ماند اینکه یکدسته همیشه دشمنی می‌نمایند و نادانی ها می کنند. چنانکه بارها گفته ایم می باید از آنان چشم پوشید و به خودشان واگزاشت که اگر ناپاك نیستند و مغز هاشان بیکبار تیره

نگردیده دیر یا زود پشیمان گردند و همراهی نمایند واگر ناپاك ویا تیره مغزند شناخته ورسوا گردند .

هرچه هست بودن بدانی جلوگیر کوشش نیکان نتواند بود ، و ما سخت پشیمان خواهیم گردید اگر پروای اینان کنیم و بانگیزه نا همراهی آنان از کوشش باز ایستیم . ما برای رهایی خود و فرزندان خود میکوشیم ، برای آن میکوشیم که روزی نیاید که به نتیجه بسیار تلخ این آلودگیها گرفتار باشیم و از افسوس و پشیمانی پشت دست خاییم . درچنین راهی چه سزاست که یکمشت نادانان بی ارج جلوگیر ما باشند ؟ ! .

کلمه هایی که میخواهیم

سپهر

یکی از کلمه‌هاییکه در شعر ها بسیار بکار رفته ولی معنای روشنی از آن خواسته نشده کلمه « سپهر» است . این راگاهی بمعنی چرخ و گاهی بمعنی آسمان وگاهی بیك معنی دیگری بکار برده‌اند. درجاییکه هریکی از اینها خود نام داشته است.

ما آنچه در بارهٔ این کلمه درست میدانیم آنست که این‌را بمعنی «طبیعت» بکار بریم. زیرا کلمه طبیعت گذشته از آنکه بفارسی بیگانه است در جدا کردن کلمه هایی ازآن نیز دشواریهایی هست .

اینست نیاز بسیار بیك کلمه فارسی در میانست و این کلمه خود فارسی و بهمان معنی‌است و تنها بکار بردن و شناخته گردانیدن دربایست است که می باید آن‌را ما بگردن گیریم .

می باید دانست طبیعت بدو معنی بکار میرود: یکی‌معنی بزرگ‌خود که اینجهان ودستگاه آن باشد، دیگری بمعنی خاصیت: مثلا می گویند : « طبیعت فلان چیز اینست» ما سپهررا بآن معنی نخست خواهیم آورد. برای معنی دوم خواهش میکنیم کسانیکه یك نام فارسی میشناسند یاد آوری کنند و این خواهش را بیش از همه از آقای عمادی می کنیم که آگاهی فراوان دراین زمینه ها میدارند .

در پیرامون نوشته های پیمان

گفتگو چگونه باید کرد

اکنون که بنوشتن این گفتار آغاز می‌کنم دونامه درجلو منست که هریکی گفتگویی راکه در میانه یکی از هواخواهان پیمان بادیگری رفته باز می نماید . چون هردوگفتگو از راه خود پیش رفته در این گفتار می آورم :

یکی از نامه‌ها از مراغه ازآقای نادر شکوهیانست که چهار ماه پیش فرستاده و در آن چنین منبویسد : « در نشستی با یکی ازعلماء که شماره ششم پیمان را خوانده بود با بودن برادرم گفتگو بمیان‌آمد. آقاگفتند پیمان مطلب را ظاهراً خوب وبقاعده گفته که اماماگر مرده‌اش هم امام بودی یکی بس بودی ، ولی از باطن‌امام نگفته ویااینکه نخواسته بگوید . پاسخ دادم باطن امام چطور است وچطور در باطن مرده و زنده آنها یکیست ؟! پیمان اگر سخنی گفته دلیل هم همراهش کرده . بقول شما پیمان از باطن امام‌آگاهی نداشته ونتوشته . شما بفرمایید وما بدانیم و خبردار باشیم. در پاسخ این آغازکرد قرب ومنزلت امامانرا شمردن و ستایش بسیارکردن . گفتیم : اینها دلیل آن گفته تان نشد . اینهادرست، ولی سخن درآنست که شما می‌فرمایید امام چه‌مرده وچه زنده قادراستوهمیشه امام است، وهیچگاه چشم ازامت برنمیدارد . دلیل این چیست ؟ ! ما می گوییم اگر چنان چیزی هست پس این آشگفتی ها و پراکندگیها ازکجاست ؟!. پس چرا باینها چاره نمی‌کند ؟! خواهش دارم این را برای ما روشن فرمایید . درپاسخ باز همان سخنها را باز گردانیدند وما نیز باحترام بزرگیشان دیگر بسخن‌ادامه ندادیم ».

می گویم : نیك شده که چنان پرسشی رفته و نیك شده که گفتگو پاسدارانه بپایان آمده . من نیز سخنانی در آن باره می‌افزایم. این یکی از زمینه هایست که می باید روشن گردد و یکرویه شود . اگر این راست است که کسانی از درگذشتگان یا از زندگان ،دست اندر کار های خدا میباشند باید همه آن را بپذیرند و پروای آنکسان کنند و اگر راست نیست باید همه رها کنند و دیگر نامش را نبرند

نخست می باید دید آیا کسانی از آفریدگان ، چه از امامان شیعه و چه از دیگران، چه در زمان زندگیشان و چه پس‌از مردنشان، دستی در کار های خدا توانند داشت ؟ ! مثلا به بیماری بهبود توانند داد ؟ . در کار کسی گشایشی پدید توانند آورد ؟ ! . ما می پرسیم آیا چنین چیزی را توان پذیرفت ؟!.. آیا این همان بت پرستی نیست؟ همان بیدینی نیست ؟!.. آخر خدا را چشده که کارش را بدیگران سپارد ؟ ! . . چشده که برای خود دستیار و یاور گیرد ؟ ! . . آیا خدا فلان فرمانرواست که خودش کارهایش را نتواند ، و یا بهوس کسانی را بالا برد و همدست و همنشین خود گرداند ؟!..

میدانم خواهند گفت : اینان میانجیند . می گویم : این بهانه ایست می آورید . این کتابهاتان در دست ماست و مانیك میدانیم که چه باور هایی در بارهٔ امامان می دارید . از آن گذشته این نیزغلط است . این نیز بیدینی است . خداییکه می بیند و می شنود و می‌داند بااو چه جای میانجی داشتن است ؟!.. شما خدارا چه‌میپنداوید که میانجی به نزد او می برید ؟!.. مگر خدا صمدخانست ؟! مگر تیمور لنك‌است؟! چرا بزشتی کار خود پی نمیبرید ؟!..

دوم می باید دید تاکنون رو داده که یکی از آن امامان یا از دیگران دستی از مردم گیرد و یك نمونه ای از کار آنان درمیان باشد ؟!.. چنین چیزی کی رو داده ؟!. آیا در داستان دلگداز مغول

که فریاد بیچارگان از هر گوشه بلند می شد ؟!. یا در کشتار های تیمور که فریاد و ناله از شهر ها بر میخاست ؟! یا در داستان ازبك که درمشهد در زیر بارگاه امام چندین هزار بیگناه را خون‌ریختند؟!. یا درکشتار آسوری‌که از خانه‌های اورومی ناله و فریاد زنان و دختران بلند می شد ؟!. یا در خشکسالی ها که بارها روداده و هربار گروه انبوهی را بخاك کشیده ؟ ! . . آخر درکدام داستان یك دستگیری از آنان دیده شده‌که شما بگواهی آورید ؟! .

باز اگر یك توده بسامان و سرفرازی می‌بودیدکسی می‌توانست پندارد که از « فیوضات باطنی » آنانست . سخن در اینجاست که آن هم نیست و بگفته آقای شکوهیان اینهمه پراکندگی و آشفتگی در میانست ؟!..

چنان باوری می بایست یا دلیلی از خرد با خود دارد که مردم ناگزیر شده بپذیرند ، ویاداستانی رو داده وکسانی بادیده دیده باشند وناچار باورکنند. در جاییکه هیچکدام نیست چگونه آن را می‌پذیرید؟!

می گویند : پس اینهمه علماء و مجتهدان نفهمیده اند ؟!.. می گویم : بیگمان نفهمیده اند ، و شما همین را دلیل گیرید که برای آدمیان دین باید ، وگرنه چه علماء و چه عامیان گمراه گردند و از رستکاری بیرون افتند .

میگویند : پس آن امامان چه‌بوده اند ؟. میگویم : امام بمعنی پیشواست . آنان هر یکی در زمان خود و برای پیروان خود پیشوا بوده اند . ولی امروز وبرای شما هیچی نیستند. امام بآن معنی‌که شما می شناسید هیچ نبوده و نخواهد بود و شما می باید بیکبار از این باورها بازگردید ، بازگردید واز خدا آمرزش طلبید. این را آشکار می گویم که جای هیچ سخنی باز نماند .

شما را چشده‌که خدای زنده جاویدان راکه آفریدگار جهانست

ورشته کارها همه دردست او می‌باشد بدیده نمی‌گیرید ، ودرگذشتگانی را که امروز جز نام نشان دیگری از آنان در میان نیست بدیده می گیرید ؟ !

برخی می گویند : چه زیان دارد که مردم چنین باوری درباره درگذشتگانی دارند؟!.. میگویم : چه زیان میداشت که مردم قریش‌دربارهٔ لات وهبل‌آن باورهارا دارند ؟!.. چه‌زیان میداشت که مسیحیان دربارهٔمسیح آن باوررا دارند؟! یك چیزی همینکه دروغ‌است سراپا زیان باشد. این خود خدا را نشناختن واو راکوچك‌گرفتن است ، از آنسوی شما اگر نمیدانید ما نیك میدانیم که چنین باوری زیانهای بزرگی را .در بر می دارد و بی گمان یکی از انگیزه های در ماندگی توده این می باشد . ما زیان های آن‌را در جای دیگری بگشادی نوشته ایم(۱) ودر اینجا فهرست وار میشماریم .

نخست : این کسان چون دین‌را شناختن آن چندتن و دل‌بستن بآنان می شناسند و رستکاری خود را در آن می پندارند ، اینست بپاکدلی و درستکاری و غیرتمندی و ستوده خویی و نیکو کاری و مانند اینها که بسیار ارجدار و بسیار بزرگست ارج نمی‌گزارند .مثلا دستگیری از گرسنگان نمی کنند و پولها را برداشته بزیارت می روند و یا روضه می خوانانند .

دوم کار زندگی را سست گرفته پروای کشور و توده و این چیز ها نمی کنند . کسانی را که جز نام هیچ نشانی از ایشان در میان نیست و در روز های سختی‌کمترین یاوری یا دستگیری از کسی نتوانند کرد ، پشتیبان خود شناخته و با این پندار بیپا خود را فریب داده اندیشه خود و فرزندان خود را نمی نمایند . گرداننده جهان‌خدا

---

(۱) گفتار « خرده‌گیریهای حقیقت‌گو و پاسخ آن » درشماره های سال پنجم دیده شود .

وآیین او اینست که مردمان همدستی نمایند وبکوشند و برای جلوگیری از دشمنان آماده گردند . اینان خدا را فراموش ساخته و بآیین او پشت پا زده چنین می پندارند که امامان اینان را نگه خواهند داشت و با این پندار بسیار کج خود را آسوده می گردانند .

ببینید اندازه گمراهی را : امامی هست ناپیدا ورشته همه کارها در دست اوست ، علمایی در نجف جانشین او می باشند ، می بایدخمس و زکات خود را بآنان رسانید . تنها کاریکه می باید کرد اینست و دیگر هیچ .. با این گمراهی بسیار رسوا خود را از توده کنار می گیرند وباکوششهاییکه در راه نگهداری کشور وآبادی آن کرده میشود از درون دل دشمنی می نمایند ، و بصدها کار نیکی که کرده شود ارجی نمیگزارند .

سوم چون می پندارند آفرش جهان بپاس آن امامان بوده و دیگران از بهر هستی آنان بهستی رسیده اند اینست همه بآنان و سر گذشتهای آنان پرداخته و داستانهای هزار سال پیش را همیشه زنده و در برابر چشم نگه می دارند ، واینست از زمان خود و ازآنچه در پیرامون خودشان رخ میدهد نا آگاه می مانند واینها را چنانکه هست در نمی یابند . بارها گفته ایم : داستان اینان داستان آنکس است که چشمش تا بیکفرسنگی کار کند وآنچه در آبادیهای بسیار دور رومی دهد بشدسد و دریابد . ولی از پیرامون خود آگاه نباشد و چاه را در زیر پای خود در نیابد . چنانکه یك آدمی بدینسان شاینده زندگانی نیست ، اینان نیز شاینده آن نمی باشند .

برخی از اینها راستی را تباه گردیده و فهم و در یافت شان بیکبار کج گردیده . ما در کار خود این را نیك می بینیم و در رفتاری که با ما می کنند اندازه تباهی شان بهتر پیداست .

بارها گفته ایم مابرای دین استوارترین بنیاد راگزارده ایم. زیرا

معنی درست آن را بدست داده ایم . چیز هاییکه ما دین می نامیم همه راستی است و همه بسود جهان میباشد . کسانی اگر بخواهندیك ایراد بآن نتوانند گرفت . چنین کاری در تاریخ دین بیمانند است و ما این را هنگامی انجام داده ایم که دانشها پیشرفت بی اندازه کرده و هیاهوی مادیگری بهمه جا رسیده و دین بسیار زبون شده بود . هنگامی انجام داده ایم که در جهان چند گونه اندیشه برای زندگی پیدا شده و از هراندیشه ای صد ها و هزار ها دانشمندان هواداری می نمودند .

کنون دینداران چه این کار را از من شناسند و یا بخواست خدا دانند بهردو حال باید خرسندی نمایند و همدستی و یاوری کنند. ولی ما می بینیم کسانی دشمنی می نمایند تنها باین نام که ما یادی از امامان ایشان نمی کنیم وبا کیش شیعی همراهی نشان نمی دهیم . بلندی نام‌خدا ، ورستگاری جهانیان ، وآبادی جهان ، همه درنزد آنان بی‌ارج است ، وتنها به‌نگهداری‌دستگاهی میکوشندکه درپندارهای خود برای امامان چیده‌اند .

برخی ازآنان بکارهایی میپردازندکه‌جز دیوانگی نتوان شمرد . مثلا سخنانی راکه مامینویسیم میگویند: « در اخبارهم هست ». دروغ باین بزرگی را برخ مامیکشند . شما نیك اندیشید که اینان چه‌نتیجه ای ازاین کار خود میخواهند . یکمردی باخرد باید هرکارش برای‌یك نتیجه باشد . شما ازاینان بپرسید چه نتیجه‌ای ازاین‌کار میخواهید ؟ !.. چه‌سودی ازاین مردم‌آزاری چشم میدارید ؟ !.. ای دروغگو ، اگراینها دراخبار هست چراعلماتان نیگفتند؟! چرا خواروزبون خودرا بگوشه‌ای کشیده دربرابر هیاهوی اروپاییگری ومادیگری خاموش مینشستند ؟ !..

نیك بدان میماندکه بشهری دشمن‌روآورده وهمه خاندانهاراییم‌فرا گرفته، وشماکه باکسانی‌دست بهم‌داده بجلوگیری میکوشید وجنگ‌سختی

میکنید ، درگرماگرم کار ناگهان یکی از پشت سردامن شما را بکشد وچون روگردانید ببینید چنین میگوید : «این تفنگی که دردست شما است فلان خویشاوند من ساخته است !» این‌را میگوید وبخود میبالد . آیا شما باین‌مرد هوسباز چه خواهید گفت ؟ ! . .

ببینید : دانشها پیش رفته ومردمان همگی ازآنها سود میجویند: صدها نا دانسته‌را میدانند، زمین وآفتاب وستارگان رابهتر میشناسند ، افزارهای شگفت‌انگیز میسازند ، زندگی را با شکوه‌تر میگردانند ، کشور خودرا آبادتر ونیرومندتر میگردانند،کسی‌اگر دینداراست ازهمین دانشهاتوانایی ودانایی خدارا هرچه بهترمیشناسد- هردسته‌ای ازراه دیگری ازآن دانشها سود میجویند . ولی‌اینها تادیری ایستادگی مینمودند ومی جنگیدند : «اینها بااحادیث مخالف‌است» ، «معصوم چنین خبری‌نداده» وکنون برگشته چنین میگویند : «اینها تمام دراخبار هست» ،وآنگاه میگردند وازکتابها یك‌حدیثی پیدا میکنند وآغاز وانجامش رامیاندازند ویکجایش را که اندك نزدیکی باخواستشان میداود یابا گزارش توان نزدیك‌گردانید گرفته وبرخ جهانیان میکشند ، و یکچنین بازیچه خنکی را «دین» میشناسند .

ما ازاینها داستانهایی دیده‌ایم‌که نوشتنش‌را دوست نمیداریم. ولی از آنسوی می بینیم تانتویسیم چاره نخواهد شد واینست ناگزیرگردیده برخی را می نویسیم :

مردی از قم گفتاری فرستاده که ما در پیمان بچاپ رسانیم : « تاریخچه زندگانی شاه سیداحمد » . می‌نویسد : فلان هنگام بقم آمد و فلان اندازه زندگی کرد. « عنین بود و دوچشمش نیز از آبله تباه گردید» آنگاه می نویسد : «اشخاصی که بمرض سختی‌مبتلا باشند، چون بمشهد او ملتجی شوند و توسل جویند شفا یابند » .

مردیکه در زندگانی خود بدو درد بدی دچار بوده و چاره

نمیتوانسته دانسته نیست چگونه پس از مردن بهر بیماری بهبود می دهد؟!.. آیا این نیرو درو از کجا پیدا شده؟!.. چنین گفتار بسیار پوچ و بیمزه و بیخردانه را مینویسد و میفرستد که ما در پیمان بچاپ رسانیم. آنگاه مردی با این نافهمی و نادانی خود را دانا میشمارد و می آید و می نشیند و همسرانه با من گفتگو می کند و از خدا و دین و زندگانی سخن می راند و هرگز گمان کمی بخود نمیبرد.

از آن عالم مراغه ای خشنود باید بود. در برابر نوشته های ما بسخنانی پرداخته. این نشان نیکی اوست. هستند بسیاری که بکینه و دشمنی بر میخیزند و از زباندرازی و دروغ باز نمی ایستند، و اینها را در راه آن کیش خود سزا میشمارند.

مردی هست که پیمان را از سال نخست آن خوانده است، و کنون شما اگر در بارهٔ خدا بپرسید و دلیل برای هستی او بخواهید همان نوشته‌های پیمان‌راخواهد گفت. اگر از روان وجاویدانی آن گفتگو کنید همان نوشته های مهنامه را بیان خواهد آورد. در هر زمینه که بخواهید جز گفته های مارا نخواهد گفت. کسیکه همه دانشش ازمهنامه است بارها دیده‌ایم همینکه یکچیزی را نپسندیده نامه های تندی نوشته و بی فرهنگی دریغ نگفته.

بارها از خود پرسیده ام: این مرد از ما چه میخواهد؟! چرا این اندازه گستاخی و بیشرمی مینماید؟! .. این اندازه نیکی ناشناسی و خیره رویی در آدمی چگونه تواند بود؟!.. سپس اندیشیده ام این مرد چون امامانی را همه کاره جهان، و خودرا بسته آنان میشناسد، بهمین‌پشتگرمیست که چنین گستاخ و خیره رو گردیده، و خود در راه بزرگ گردانیدن آن امامان هر بدی را نیك میشمارد. اینان کسانیند که در کتابهاشان نوشته اند: « روز قیامت ولایت امیرالمومنین را در یك کفه ترازو، و عبادت و اعمال ثقلین را در کفه دیگر آن گزارند

و کفه ولایت سنگین‌تر باشد » کسانیکه ترازوشان چنین است چه جای شگفت است که اینهمه کارهای گرانمایه پیمان را بچیزی نشمارند و سر هر ایراد بیخردانه‌ای از در بیفرهنگی آیند؟!..

شماتنها این داستان «ولایت» را گیرید.. آیا این دستگاه خدا را بهم زدن نیست؟!.. آیا نیك وبد وپاداش وکیفر را ازمیان بردن نیست؟!.. مردمی که با چنین اندیشه کجی بزرگ گردند آیا توانند راست و دروغ و نیك و بدرا از هم شناسند؟!. آیا توانند به کار های بزرگ و نیك‌کسان ارج گزارند؟!.. آیا توانند در زندگی‌رستکار گردند؟!.. این بیخردی چه جدایی میدارد با آنکه یك دروغگویی لوحی نویسد و در آن چنین گوید: « هرکه این لوح را بخواند مزد صد شهید یابد »؟!..

مردی بارها نزد من آمده و در باره کیش خود گفتگو کرده و گله نموده، و پس از همه می بینیم چنین میگوید: « آقا شما کیش ما را جدا از اسلام میشمارید؟!.. اینکه همان اسلام است و ماهم که موحدیم. نهایت امیرالمومنین چون زحمت بسیار کشیده ازو قدردانی می نماییم » چون نمیتواند دل از گمراهیهای خود بکند میپندارد با پرده کشی و دروغگویی چاره توان کرد. صدها کوشش که در راه نیکی توده کرده شود در پیش اینها هیچست و پس از هزار و سیصد سال میخواهد از زحمت های امیرالمومنین ارجدانی نماید. بدبخت می پندارد زندگانی بازیچه است که هرچه دلش خواست کند و یك نامی نیز برویش گزارد.

اینها را در پاسخ‌کسانی مینویسیم که میگویند: « چه زیان‌دارد اگر مردم بامامانی باور دارند؟!.. میگوییم: این زیان را می دارد که بت پرست میگردند وخدا شناس نمی توانند بود. این زیان را می دارد که به پندار های بیهوده ای دل بسته و از زندگانی و همه چیز

باز می‌مانند و خوار و زبون میگردند . این زیان را میدارد که به نیکیهاییکه کرده میشود ارج نمی توانند گزاشت و راست و دروغ از هم نمی توانند شناخت . اینها زیانهای بسیار بزرگیست .

آن پرسش که آقای شکوهیان از عالم مراغه‌ای کرده بسیار بجا بوده . از این پرسشها وگفتگو ها همیشه باید کرد. اینها باید بمیان‌آید واین پندارهای بیهوده تکانی خورد. چیزیکه هست باید از چخش خود داری نمود و هیچگاه رشته پاسداری را ازدست نداد .

دیگری از نامه ها از آقای مهدیه از تبریزاست که برای یکی از دوستان خود در تهران فرستاده ودرآن چنین میتویسد: « دیروز در نشستی صحبت ازپیمان بمیان آمد .کسانی چنانکه عادتشانست بدگفتند، جواب شنیدند . بالاخره یکی ازحاجیها گفت مرام او را نمیدانم، قرآن را قبول دارند یانه ؟.. اگر قبول دارند قرآن میگوید نوح اینقدر عمر کرده عیسی هنوززنده است عصای موسی اژدها شده. دراینصورت امام غایب هم درست است . و اگر قرآن را قبول ندارد و یاکلام خدا نمیداند آنرا بنویسد. گفتم پاسخ این را داده است و شما خبرندارید. در همین شماره آخر این موضوع را نوشته است . شما با منطق کار ندارید . شما با منطق دشمنی می کنید، با این دلیل که نوشته های پیمان را مرتباً نمیخوانید و از دهان این و آن چیز هایی شنیده اید که یا ناقص است یا غلط . با اینحال در اینجا وآنجا نشسته هایهوی می‌کنید . من بایستی جواب ندهم . جواب شما آنست که یا پیمان را بخوانید و یا هیچ نگویید .این رفتاری که اکنون دارید عاقلانه نیست»

میگوییم : بسیار پاسخ بجایی داده شده .آن حاجی یکتن نیست. یکدسته رفتارشان همینست که بی‌آنکه پیمان را بخوانند بدگویی میکنند ومن میخواهم بگفته های آقای مهدیه چند سخنی بیفزایم :

نخست : هفت سالست ما بدینسان می کوشیم و همیشه میگوییم

هرکه را سخنی هست بنویسد، و دربرابر چنین کاری یکدسته تنها بآن بس می کنند که دور ایستند و بدگویند و زبان درازی نمایند. من پرسم: آیا این بدی نیست؟! مردم آزاری نیست؟!.. بهتر است از خودشان بپرسیم: آقای حاجی! آیا این‌رفتار شما دور ازآیین آدمیگری نیست؟!..

اینان هرکدام پنجاه یاشصت سال میدارند وخودرا دانا میشمارند، ولی ای کاش از همه دانشها تنها این را داشتندی‌که گردن نگزاردن براستیها از بدترین گناههاست.

اینان یکدسته‌ای هستند که‌بهمه چیز از کشور و توده و قانون و میهن دوستی‌و کوششهاییکه در راه نیرومندی کشور کرده میشود ریشخند می‌کنند. تو گویی یکدسته بیگانگانیند که‌از بیرون باین‌کشور آمده اند و اینست بهرچیزی می خندند. خواهید گفت. پس خودشان چکار میکنند؟.. میگوییم: ملا بازی، سید بازی، یکرشته نمایش های دیندارانه ریایی، پس از همه خود خواهی و خود فروشی. این دسته خود تاریخچه و داستانی میدارندکه مارا در اینجا فرصت گفتگو نیست و امید مندیم سال دیگر در یکی از شماره ها آن‌را بنویسیم.

دوم آقای حاجی دستور میدهد که ما یا قرآن را نپذیریم و یا داستان امام ناپیدارا هم بپذیریم. چه دستور نابجایی! کسیکه‌کالایش تنها خود خواهی و گردنکشی باشد، و با داشتن مایه اندکی خود را دانا شمارد، و در این هفت سال که ما پیمان را مینویسیم و صد راز ارجداری را درباره دین و خدا و جهان بی پرده گردانیده‌ایم بخواندن آنها نزدیك نیاید ناگزیر اندازه فهم و خرد او این باشد: «یا فلان افسانه را بپذیرید یابگویید قرآن هم دروغ است». دوباره میگوییم: چه دستور ناسزایی.

بیش ازاین بنگوهش نمیپردازم، و چون جایش رسیده میخواهم

دربارهٔ قرآن و این بخش آژایه های آن سخنانی نویسم. در این باره یك تاریخچه و داستانی هست، و پس از آن می باید بیکرشته سخنانی که بسیار دربایست است درآییم.

اما تاریخچه: درهشت یا نه‌سال پیش که من میخواستم بکوشش آغاز کنم چند دشواری در پیش می‌بود که می بایست آسان گردد. یکی ازآنها همین‌بخش آیه های قرآن (داستان عصای موسی‌وزنه‌گی نوح‌و مانند اینها) میبود.

ما میخواستیم مردم جهان را بشناسند و هرچیزی را چنانکه‌هست بدانند، و یکی از گفتگو ها این خواستی بودکه « طبیعت کارخانهٔ خداست ؛ و آیین طبیعت را خدا نهاده. اینست میباید آن‌را شناخت و همیشه در کارها بدیده گرفت و بچیز های بیرون ازآیین طبیعت باور نداشت ودر کارها دل بآنها نبست». این یك زمینه بسیار ارجداری‌بود که می بایست ما روشن گردانیم. ازآنسو میدیدیم یکرشته داستانهای بیرون از آیین طبیعت در قرآن آورده شده و ناگزیر دشواری پدید می آمد.

می بایست پیش رویم تا یکایك دشواریها آسان گردد و گام بگام پیش می آمدیم. لیکن در سالهای دوم وسوم پیمان کسانی‌را دیدیم که همینکه چیزی را با فهم خود ناسازگار می یابند ایراد میگیرند. ما میگفتیم: بیرون از آیین طبیعت‌چیزی نتواند بود، اینان آن داستان های قرآن‌را دستاویز گرفته بایراد میپرداختند وگاهی تندیها مینمودند. دیدیم داستان بس شگفتی است: کسانیکه خود چیزی نمیدانند و کاری نمیتوانند بما دیده بانی مینمایند. بدینسان که از نوشته های پیمان‌هرچه را که بدلخواه خود می بینند خشنود میگردند و هرچه را که بدلخواه نمی بینند بخشم و تندی میپردازند. دیدیم اینان میپندارند که ما برای پیشرفت پندار ها و باور های آنان میکوشیم.

خواستیم اندکی بیدارشان گردانیم. چگونگی را باز نمودیم که یك‌دشواری بزرگی‌درمیانست ، و پیشنهاد کردیم که کنونکه شمانمیگزارید ما از راهش‌گره را بگشاییم و پیاپی خرده میگیرید پس خودتان پاسخ دهید ، و یکسال برای‌این کار فرصت دادیم. این بار دیدیم بدترنمودند. زیرا پیمان‌را بدخواه قرآن‌ستوده بیشرمانه بهیاهوی برخاستند، وتا روضه خوانهای بیسواد و نافهم بدگوییها نمودند . مردانیکه که اگر هزار تنشان گرد آیند یك‌گفتاری همچون گفتارهای پیمان نتوانند نوشت خود را هماورد مهنامه گردانیده بیاوه گوییها پرداختند .

کسانی بسخنانی برخاستند که جز نمونه نافهمی شان نیست . مثلا روبماگردانیده چنین‌گفتند : « آیاداستان عصای موسی دروغ است؟ ! .. پس پیغمبر دروغ گفته ؟! .. » نادانان نمیدانستند که این دشواری‌را ما پدید نیاورده‌ایم و خود پدید آمده ، و از آنسوی دنبال کننده آن کسانی‌می باشند که به پیغمبران باوری نمیدارند و شما که از این راه میآیید و چنان پرسشی می‌نمایید بیباکانه پاسخ دهند: «آری دروغ‌گفته »

کسان دیگری باتاریخ و دانشها دشمنی آغاز کرده وچنین‌گفتند: « غلط کرد علم ، غلط کرد دانش. » ، واین ندانستند که جدایی‌که میانه دین با دانشها باشد نتیجه آن از میان رفتن دین خواهد بود و بدانشها زیان نخواهد رسید.

دیدیم اینان بهیچ چیزی پابندی نمی نمایند و کسانی نیستند که گرهی از کار بگشایند و اگر نگشادند باری بخاموشی گرایند . بهتر دانستیم که آنان را بخودشان واگزاریم و راه خود را دنبال کنیم و این دشواری را نیز آسان گردانیم . چیزیکه هست برای این‌کارمی بایست از یك راه‌بسیار دوری آغاز کنیم و گام بگام پیش آییم‌تابرسیم بآنجاکه این‌ها آسان گردد. گشاده‌تر گویم : میبایست معنی بسیار چیز ها را دیگر گردانیم تا به نتیجه رسیم و برای این کار بزمان درازی

نیاز میداشتیم .

سخن‌را با مثلی روشن گردانیم ، صد سال پیش درایران همگی عامیـان و برخی از باسوادان در بارهٔ گیتی چنین پنداشتندی که یك زمین است که هموار میباشد وروی آن آسمانهاست که یکی بروی دیگر نهاده شده . زمین را روی شاخ یك‌گاو ، و آن گاو را روی پشت یك ماهی ، و ماهی را بروی آب دریا شناختندی. پیداست که این‌پندار ها بیپا میبود و دانش نوین ستاره شناسی آن را از میان برد.

سخن در اینجاست که در صد سال پیش اگر یك دانشوری با کسانی از عامیان نشستی و چنین خواستی که آن پندارها را ازدلهای آنان بیرون کند و بجای آنها آگاهیهای نوین را بگزارد چه‌کردی ؟.. آیا توانستی در یك نشست این کاررا بپایان رساند ؟. بیگمان نتوانستی. زیرا برای این کار ناگزیر بودی که بخش بزرگـی از ستاره شناسی نوین‌را بایشان یاد دهد و با دلیل ومثل روشن‌گرداند و نیك بفهماند ، وبرای این‌کار زمان بسیار بایستی. ازآن سوی شنوندگان‌هم بآسانی و دریکبار نتوانستندی همه آن آگاهیها را فرا گیرند و بپذیرند ، بیگمان ناآشناییها نمودندی و ایستادگیها نشان دادنـدی. ما فراموش نکرده‌ایم که در سی سال پیش‌که ستاره شناسی نوین تازه رواج میبافت و سخنانی از آن بزبانها افتاده بود کسان بسیاری در ایران آن را باور کردن نمیتوانستند و در بسیار جاها در میماندند . مثلا چون میشنیدند که گفته میشود زمین بچیزی تکیه نـدارد و همچنان در فضا میچرخد نپذیـرفته میگفتند: « آخر چگونه در فضا ایستاده و نمی افتد ؟! » یا میگفتند: « اگرمیچرخد پس چراما نمی فهمیم ؟!.. » وچون میشنیدند که زمین گرد است و در اینجا که ما هستیم در آنروی زمین نیز شهرهاهست و دریا ها هست بر آشفته میگفتند : « آخر چگونه آبها نمیریزد؟ ! چگونه آن آدمها سرنگون ایستاده اند و نمی افتند؟!» هنگامیکه گفته

میشد زمین بگرد خورشید میچرخد پرخاش کرده میگفتند: « این را که دیگر با چشم می بینیم که آفتاب بامدادان بیرون میآید و میگردد و شامگاهان فرو میرود » گذشته، از فهمیدن و دریافتن سالها زمان میخواست که اینهارا در دلهای خود جادادن بتوانند. آن داستان گاو و ماهی و آسمانهای هفتگانه چون یك چیز های عامیانه وآسانی میبودو گیتی‌را همچون یك سرای بلند هفت طبقه‌ای نشان میداد بآسانی فهمیده وپذیرفته بودند، ولی برای فهمیدن این آموزاگهای نوین دانشی زمان بسیار میخواست وبآسانی نمی توانستند فهمید.

آن جستار ما از هر باره‌مانند اینست. یکرشته پندار های عامیانه در باره خدا و کار های او و دربارهٔ بر انگیختگان در میانست. اینان چنین میدانند که خداییست در بالای آسمانها نشسته و از آنجا بزمین فرمان میراند، و یکدستگاهی همچون دستگاه فرمانروایان خودکامه می دارد، فرشتگان نزدیکان و درباریان و کارکنان او میباشند، ودرزمانهای باستان هرزمان که میخواست یکی را به پیغمبری بر گزیند فرشته ای نزد اومی فرستاد و چگونگی‌را آگاهی میداد و ازآن هنگام پرده میانه آن بر گزیده با خدا برداشته شدی که پیاپی فرشته آمدی و رفتی و پیام آوردی، و آن برگزیده هرچه خواستی از خدا طلبیدی و هرچه خواستی پرسیدی، همه دانشها در دل‌او جا گزیدی، و خود توانا بودی که اگر خواست مرده ای را زنده‌گرداند، و آب از میان انگشتانش روان گردد، و آفتاب را پس از فرو رفتن بازگرداند. اینست کوتاه شده باور هایی که در بارهٔ خدا و فرستادگان اوهنست، و این هنوز باور های علما و درس خواندگان میباشد. عامیان باور های بیپاتر از این میدارند.

ما میباید همه اینها را دیگر گردانیم. اینها را برداریم وبجایشان یکرشته راستیهایی را که از روی دلیل و فهم و خرد میباشدبگزاریم.

مثلا دربارهٔ خدا ما اورا از سنجش این جهان میشناسیم وتنها این‌اندازه میدانیم که هست و یگانه است و دانا و تواناست و این جهان را بی آنکه دستی از فرشتگان و دیگران درمیان باشد میگرداند؛ و جایگاه او نیز آسمانها نیست و مانمیدانیم درکجاست ، و این جهان‌را که آفریده خواستی از آن میدارد. ما میگوییم : می‌باید از راه سنجش جهان‌پیش رفت وآنچه دانسته میشود دانست و هیچگاه چیزی ازپندار خود نیفزود.

در بارهٔ برانگیختگان گفته های‌ما بسیار دورتر از فهمیده های دیگرانست ، بر انگیختگی یکی از رازهای طبیعت است ومی‌باید آن را پذیرفت ، ولی داستانش نه اینست که گفته میشودو ما آن‌راروشن خواهیم گردانید. همچنین در دیگر زمینه‌ها ما سخنان دیگری میگوییم

برای روشن گردانیدن اینها زمان درازی می بایست و همه در یکجا نتوانستی بود. نه ما توانستیمی بیکبار بنویسیم و نه شنوندگان توانستندی در یکبار فرا گیرند و بفهمند، و از آنسوی برای پذیرفتن‌و در دل جادادن نیز زمان دربایستی.

اینست ماگام بگام‌پیش می آییم ، و با این پیشرفت آن‌دشواری های قرآن نیز آسان خواهد گردید و چگونگی آنها دانسته خواهد شد.اگر خوانندگان دریاد می دارند ما نوید داده بودیم امسال اینها را روشن گردانیم . نپندارند که آن نوید را فراموش کردیم و بکار نبستیم . چنین نیست و ما بنوید خود کار بستیم و با این گامها که بر میداریم معنی درست بر انگیختگی و دیگر چیز ها روشن خواهد گردید و آن دشواریها نیز آسان خواهد بود.

کنون خواست ما دو چیز است : یکی اینکه این داستانها که در قرآنست از دشواریهای آن میباشد (بگفته خود آن ازمتشابهاتست) که چنانکه در جای خود گفته ایم می باید بآنها پاسخ دهیم ودشواری را ازمیان برداریم. و این بسیار نابجاست که کسانی باینها دست‌بازنند

و آنها را برخ جهانیان بکشند . ما پیغمبر بزرگوار اسلام را براست میداریم. ولی این دلیل نخواهد بود که کسانی آن‌داستانهارا دستاویز گیرند . ما امروز در برابر خود چیز های دیگری هم میداریم . همان داستان « شناختن آیین طبیعت ودر کار های خود آن را بدیده گرفتن و بچیز هـای بیرون از آیین طبیعت دل نبستن » که گفتیم یك داستان بسیار بزرگ و ارجداریست، و یکی از بنیاد های کار ما شمرده‌میشود. یکی از گامهایی که میباید بسوی پیش برداشته شود همین کاراست . اینست میگوییم می باید گفتکو ازآن آیه ها را بیکبار بکنار نهاد .

دیگری اینکه مارا از قرآن جدایی نیست. ماهمان راه‌را میرویم که قرآن رفته است . همین اکنون‌که این جمله ها را مینویسم نامه‌ای از یکی از خوانندگان پیمان (آقای نور محمدی) رسیده که در میان سخنان خود می نویسد : «پیمان زبان قرآنست» . این جمله براستی نزدیك است و هیچگاه جدایی میانه قرآن وپیمان نتوان پنداشت.چیزیکه هست قرآن را هرکس نفهمد . امروز با این کجی فهمها و آشفتگی اندیشه ها قرآن خوانان معنی درست آن‌را نمی فهمند و نتوانند فهمید ، و اینست کسانی کج فهمانه جداییها میانه آن باپیمان میپندارند.

یکی از کار هـای بسیار بایا و بجا اینست که در بارهٔ قـرآن هیچ گفتگویی نشود ، و این کسان که بدستاویز قرآن ایراد ها می گیرند وبگفتگو می پردازند پاسخی بآنان‌داده نشود، واین‌را چند انگیزه است :

نخست این کسان راستی را پیرو قرآن نمی باشند . ما نیك می شناسیم که اینان کیستند و چه باورهایی میدارند. اینان قرآن را دست افزاری برای پیشرفت نادانیهای خود گرفته اند و آن را سپر گردانیده اند. اینان از قران آنچه راکه بسود خود یابند پذیرند و آنچه راکه بزیان خود بینند بگزارش کشند و یا پاسخ دهند که ما معنی قران‌را نتوانیم

فهمید . در همان گفتگو ها باپیمان نیك آزمودیم. ما گفتیم قرآن از زبان پیغمبر اسلام آشکاره میگوید: «لااعلم‌الغیب» اینان بیدرنگ و گستاخانه‌بگزارش پرداخته و چنین پاسخ دادند که خواستش « لااعلم‌الغیب من‌عندی » است . در باره‌نیارستنی ها نیز همین رفتاررا کردند. پیغمبر اسلام که آشکاره از نیارستنی ها بیزاری می نماید و ما آن‌آیه ها را یادآوری کردیم بی درنگ پاسخ دادند که خواستش آنست که بانیروی خود چنین کارهایی نیتوانم . این رفتار گستاخانه‌ایست که اینان‌با قرآن مینمایند.

اینان چنانکه خدا را زیر دست پرستیده های خود گردانیده‌اند با قرآن نیز آن رفتاررا میکنند .

دوم اینان قرآن‌را نمی فهمند . دلیل این همانست که در بالایاد کردیم. قرآن از زبان پیغمبر میگوید : « غیب نمیدانم » و بار ها از نیارستنی بیزاری نشان میدهد . با این آیه های آشکار چند باره، آنان درکتابهای خود صد داستان از غیب دانی و نیارستنی های آن پاکمرد نوشته اند، و باو بس نکرده امامان و دیگران را نیز داننده غیب و تواننده‌ٔ نیارستنی ستوده اند . این دوچیز چون آشکار است می‌نویسیم . صد مانند این توانیم شمرد . چنانکه معنی زندگی را نمی فهمند، معنی دین را نمی‌فهمند، معنی قرآن را نیز نمیفهمند .

سوم امروز گمراهیهای جهان مادیگری و چیز های دیگریست که بارها شمرده ایم، و اینها نچیزیست که باقرآن چاره شود. اینها با بودن قرآن پیش آمده است، و چنانکه بارها گفته ایم همه کیشهاامروز از قرآن دلیل برای خود می آورند . پس چسودی از گفتگو در بارهٔ قرآن تواند بود؟!..

چهارم این کسان نه آنند که چون گفتگو کردند و دلیل شنیدند براه آیند. ما بارها آزمودیم که هر زمان از راه دیگری پیش‌میآیند.

اینان از آن لذت می برند که بنام قرآن گفتگو کنند و بچخش پردازند و هیاهو بلند کنند . زیرا که در بند چیزی نیستند و پروای هیچی نمیدارند .

از هر باره که بیندیشید این ناسزاست که ما آنان را «قرآنی» بشناسیم و میدان دهیم که بنام قرآن با ما گفتگو کنند . این یک زیرکی ازسوی آنانست وماهم نباید بپذیریم . می باید آشکاره بگوییم: شما کجا و قرآن کجا؟!.؟ شما کدام چیز را از قرآن میپذیرید که قرآنی باشید ؟!.. مگر شما نیستید که پانزده کیش میدارید و پیروان هرکیشی از قرآن دلیل میآورید ؟!..

بیشتر اینان گستاخانه ترین رفتار را باقرآن مینمایند و من اینک داستانی را مینویسم : در چند سال پیش یکی از ملایان که با من آشنایی میداشت بتهران آمدوچنین خواست که در اینجا نشیمن گیرد. من می گفتم برایش سخت گذرد. زیرا میدانستم کاری یا پیشه‌ای نتواند . پس از زمانی شنیدم زندگانی خوبی پیدا کرده، و چون پرسیدم دانسته شد نشستی بنام « درس قرآن » برپا ساخته که کسانی از بازاریان و دیگران بآنجا می آیند و آنان پولهایی باین میرسانند . من در شگفت شدم زیرا اورا بیدین میشناختم. سالها فلسفه خوانده بود و بارها نزد من سخن از افلاطون و ارسطو رانده و آنان را همپایه پیغمبران (یا بهتر گویم پیغمبران را همپایه آنان) می ستود ، و بچنین کسی گمان نمیرفت که بقرآن و درس قرآن پردازد. پیداست که جز برای نان خوردن آن را نکرده بود . در همان هنگامها روزی بدیدن من آمد و خشنودی مینمود از اینکه سخنان خوش آیندی را پیدا کرده است وبا گفتن آنها کسانی را بسر خود گرد آورده. از سخنانی که‌میگفت یکی اینکه : « من میخواستم بیمان را ترویج کنم ولی دیدم مقدسین ناراضی هستند وترک کردم» ببینید چه سودجودیهایی از قرآن می کنند ؟! یک

کتاب آسمانی را در چه راه بکار می برند ؟ !..

دربارهٔ قرآن‌سخن دیگری نیز هست که میباید در اینجا بنویسیم: در چندی پیش مردی با دست آقای فتحی دو پرسش نزد من فرستاده بود بدینسان:

(۱) آیا پیروی از قرآن و قوانین مندرج در آن راه نجات و رستگاری در دنیای کنونی و پسین نخواهد بود ؟ !..

(۲) در صورت منفی بکدام یك از قوانین ودستورات آن‌ایراد هست و زیان آن چیست؟!..

پیداست که پرسنده پیمان نخوانده واز راستیها بسیار دور است. این میپندارد که ما بیکی از آموزاکهای قرآن ایراد میداریم . هرچه بود نخواستم که پاسخی ندهم، و چنین نوشتم که برای باز شدن راه پاسخ من هم از شما می‌پرسم: آیا امروز قرآن در میان خود مسلمانان بکار بسته میشود یانه ؟.. گمان بیشتر آنست که خواهید گفت: «نمی شود. » اینست دوباره میپرسم: «چرا ؟!.. چرا نمیشود ؟!.. انگیزه آن چیست ؟! .. و آنگاه آیا شما و کسان دیگری ازعلما و پیشروان‌توانید آن را روان گردانید یانه ؟ ! ..»

این را فرستادم و او پاسخی نداد و بخاموشی گرایید . با خود میگفتم : بهتر است همین هارا در مهنامه بچاپ رسانیم که کسانی‌اگر بخواهند پاسخی دهند. لیکن دیدیم نتیجه ای نخواهد بود. زیرا یکدسته بیکبار، خاموشی‌گزیده و بروی خود نخواهند آورد و یکدسته بسخنان بسیار پرتی خواهند برخاست که ما اگر بخواهیم آنها را بنویسیم و بپاسخ پردازیم از خواست خود دور خواهیم افتاد و در این هنگام‌سخت زمان خود ودیگران را هدر خواهیم گردانید، واگر بچاپ نرسانیم همان را دستاویز گرفته زبان درازی خواهند کرد.چنانکه همین کاررا آخوندی کرده که یکرشته ایراد های بسیار پوچ و پرتی را نوشته و فرستاده

و رونویسهایی از آن بدست کسانی داده

مثلا ایراد گرفته که من که نکوهشها از اروپاییگری نمودم هنوز خودم از اروپاییگری دست برنداشته‌ام ، (گویا خواستش اینست که رخت اروپایی میپوشم و با کارد و چنگال خوراك میخورم و روی صندلی مینشینم). بیچاره نفهمیده که نکوهشی که من از اروپاییگری نمودم خواستم رخت واین چیزها نبود و این را بارها نوشتم و روشن گردانیدم . خواست من از اروپاییگری آن بود که کسانی از شرقیان اروپا را درراه رستگاری شناخته وگمراهیهای آن را درزمینه زندگانی نمی دانستند و چنین می‌پنداشتند که شرق هم باید از هرباره پیروی از اروپا نماید. من لغزشهای اروپا را نشان داده و چنین گفتم که می‌باید شرقیان پیروی از اروپا نکرده و خود یکراه رستگاری دیگری پیش گیرند ، و بروی آن گفته خود ایستادگی نمودم و پیمان را بـرای پیشرفت‌آن خواست برپاگردانیدم. معنایی باین بزرگی راکه بارها درپیمان روشن گردانیده‌ایم درنیافته واندیشه‌اش برخت وکلاه و مانند اینها که هیچ ارجی بچگونگی آن نتوان نهاد میرود ، و خیره رویی نموده و این را مینویسد و میفرستد که ما بچاپ رسانیم و پاسخ دهیم . ماآنان میگوییم این کیش که شمایش گرفته اید هم بیپاست و هم آسیبهای بزرگی را در بر میدارد ، و آنان درپاسخ سخن را برخت و کلاه و مانند آن میکشند. این نمونه پاسخ دادن و ایراد گرفتن آنانست .

در برابر آن پرسشها در زمینه قرآن نیز همین را نمودندی و هیچگاه این نکردندی که باکدلانه پیش آیند و یك پاسخ درستی بدهند. این بود از آن چشم پوشیدیم . ولی‌گفتیم خودمان این زمینه‌را عنوان سخن گرفته وروشن گردانیم . روشن گردانیم که پاکمرد عرب چون برخاست و بیست‌و سه سال رنج برد و قرآن را با یکرشته آموزاکها بدست‌مردم داد، آنروز در سراسر عربستان جز قرآن کتابی، وجزآموزاك

های آن آموزاکی نمیبود و از اینرو درمردم نیك می‌هنایید وآن نتیجه های گرانبها رامیداد . ولی چون یکی‌دوقرن گذشت کم کم سخنان‌دیگری بمیان آمد وآموزاکهای دیگری پیدا شد ، و هرچه اینها بیشتر گردید هنایش قرآن کمتر شد، و کار بجایی رسید که چند گونه گمراهیها ، از صوفیگری و فلسفه و شیعیگری و باطنیگری و خراباتیگری‌و مانند اینها در میان مسلمانان رواج گرفت و بیکبار قرآن از هنایش افتاد . اینست انگیزه آنکه قرآن در میان خود قرآنیان از کار افتاده بویژه در زمانهای آخر که یك اژدها گمراهی ، بنام مادیگری ، در جهان پیدا شده وتکان سختی باندیشه ها میدهد. این بود اگر کسانی‌خواستندی قرآن بکار بسته شود بدانسان‌که در آغاز اسلام‌میبوده بایستی دو کاری کنند: یکی آنکه بهمه آن گمراهیها و بد آموزیها پاسخ دهند وآنهارا ریشه کنند و دیگری اینکه جهان را بحال آغاز اسلام باز گردانند که هیچیکی نشدی. زیرا نه جهان بحال آغاز اسلام بازگشتی‌و نه کسانی چاره این گمراهیها توانستندی.

میگفتیم: خودمان اینها را بنویسیم و زمینه را روشن گردانیم : دیدیم از این هم نتیجه نخواهد بود. زیرا ما اینها را بارها نوشته‌ایم و می‌بینیم‌که در این‌کسان هنایش نداشته. یکچیزی را که ما آزمودیم و نیك دانستیم آنست که سخن در اینان نمی‌هناید. ما می‌بینیم پس ازآنهمه سخنانی که از زیان کیشهای پراکنده و از زشتی‌آنها نوشته‌ایم‌هیچگاه درآن اندیشه نیستندکه دست‌ازکیش بیهوده خود بردارند، بلکه بسیاری بیك کار شگفتی برمیخیزند و آن اینکه میخواهند از گفته های‌ما سود جسته و یك نیکی هایی درکیش خود پدید آورند. بدینسان‌که برخی چیز هایی بیفزایند و برخی چیز هایی کم کنند و یك رویه بهتری بآن بدهند، وهنگامیکه چند تن فراهم می‌نشینند چنین می‌گویند :« باید یك اصلاحاتی در مذهب کرد » ازهمین کسانند که نزد من می‌آیند و

می گویند: « ماکه موحدیم نهایت امیرالمؤمنین زحمت بسیار گشیده قدر دانی ازو می نماییم » و این نمونه « اصلاحاتی» است که میخواهند در کیش خود بکنند.

این رفتار اینان یاد من میآورد داستانی را که میباید در اینجا بیاورم: در هفده سال پیش هنگامی که بخوزستان میرفتم در یکی از شهرهای سرراه در بازار یك کتابی دیدم، که چون در تاریخ می بود و خط خوبی‌میداشت باهمه گرانیش خریدم. ولی چون بمهمانخانه آوردم و رسیدگی کردم دانسته شد در چندجا از صفحه هایش افتاده. میدانیم که در کتابهای کهن شماره صفحه نبودی ولی یك کلمه از آغاز صفحه پسین را در گوشه پایین صفحه پیشین آوردندی که از همانجا افتاده داشتن و نداشتن کتاب دانسته شدی. آن نیز اینگونه میبود و درست نیامدن پایین و بالای صفحه ها در چندجا افتاده را نشان میداد. دوباره بنزد فروشنده بردم و چگونگی را باز نمودم. نمی پذیرفت و بهانه‌هایی میآورد. پس‌ازگفتگوی بسیار ناگزیرشد بپذیرد، ولی گفت پول شمارا بکسی دادم. یکساعت دیگر بیایید تا بدهم. یکساعت دیگر که رفتم و یکی‌از همسفران نیز با من بود دیدم کتاب را جلو ما گزاشت و چنین گفت: « شما آقا اشتباه کرده بودید این هیچ نقصی ندارد دوباره ببینید! » کتاب را برداشته ودیدیم در آنجاها که افتاده میداشت کلمه‌های پایین صفحه را تراشیده و کامه هایی دیگری نوشته و چنین کرده که با بالای صفحه راست میآید. پنداشته که با همین رویه کاری درست گردد وعیبی باز نماند.

بسخن‌بیشتر از این دامنه نمیدهم. از هر راه‌که بیندیشیم‌گفتگو با اینان نه تنها سودی نمیدارد زیان نیز میدارد. زیرا اینان‌را پافشارتر می گرداند و ما را از کارباز میدارد. کار ما آن نیست‌که با اینان‌سربسر گزاریم وکشاکش کنیم. بلکه آنست که باین پراکندگیها و گرفتاری

ها چاره کنیم . اینست تا میتوان باید از گفتگو کناره گرفت . بویژه در باره قرآن که هیچ نباید بگفتگویی پرداخت .

در آذربایجان مثلی هست می گویند : « قفل برای درستکار است برای دزد نیست » . این سخن راست است . قفل را که بدر یك خانه یا یك صندوق میزنند برای کسان درستکار است که همینکه آنرا دیدند بازایستند ودست نگه دارند . ولی دزد قفل را هم شکند .

مانند آن را توان گفت : « قانون برای کسانیست که بقانون گردن میگزارند ، برای گردنکشان نیست » شما اگر در بازار و در میان شهر با یك مرد آبرومندی گفتگو می کنید با او میتوانید یاد قانون کنید. ولی اگر در یك بیابان دور از آبادی بیك راهزنی برسید و بخواهید بااونام قانون بیریدو چشم نتیجه دارید کار بیخردانه کرده‌اید زیرا او قانون را زیر پا گزارده وپابندی‌بآن نمی‌نماید .

این داستان نیز چنانست . مامی باید با کسانی بگفتگو پردازیم که بخرد ارج می گزارند و پیروی از آن میدارند، و از آنسوی خواهای پیشرفت کار توده و آسودگی خاندانها میباشند. لکن کسانیکه بخردارج نمیگزارند وهر زمان نام خرد برده میشود ریشخند می نمایند، وآشکاره با دانشها دشمنی می نمایند و می گویند: «غلط کرد علم » و بتوده و کشور و پیشرفت آن کوچکترین پا بندی را نمیدارند ، و نمونهٔ نادانیشان آن بودکه در بیست واند سال پیش درداستان مشروطه گفتند: « اگر رودکشور رود مذهب من که نرود » با چنین کسانی سخن گفتن ودلیل آوردن چه نتیجه تواند داد ؟!..

ما آشکاره می بینیم اینجا که پاسخ می شنوند و در می مانند می روند و از جای دیگری پیش میآیند، و بجای پاسخ گفتن به پرسشهای‌ما میکوشند که عامیان را برآغالند وزبان بسخنان بیفرهنگانه باز می کنند ـ از گفتگو با اینان چسودی بدست آید ؟!..

این را نوشته ام که درچند سال پیش با یکی از مسیونر های آمریکایی گفتگو می کردیم ، من گفتم بیپایی دین مسیحی و دیگر

دینهاست که مایه بیدینی جهان گردیده ، و از انجیل و توریت گواههایی برای سخن خود آوردم ، او از پاسخ درمانده چنین گفت : « عقل چیز دیگر است و ایمان چیز دیگر » من گفتم : «این اعلان ور شکستی است و من دیگر با شما حرفی ندارم » همه کوششهای ما برای اینست که مردان را به پیروی از خرد واداریم . در جاییکه کسی آشکاره دین را آخشیج خرد میشمارد چه گفتگو با او توان داشت ؟ !..

از هرباره که نگاه کنیم گفتگو با اینان بیهوده است ، بویژه در باره قرآن که بیکبار می‌باید دوری گزید. می باید قرآن را والاتر از آن دانست که با چنین کسانی گفتگوی آن کرده شود. یك نکته دیگری آنست که اینان از گفتگویی که می کنند و از چخش و هیاهویی که بمیان می آورند لذت می برند و از این باره هم‌بجاست که از درافتادن با آنان پرهیز نماییم .

مردم همه اینان نیستند . کسانیکه در جستجوی راستی باشند فراوانند ، و ما می باید از راهش درآییم و راستیها را بآنان بفهمانیم. یك جلوگیری که‌امروز در میانست و ما می باید به برداشتن‌آن کوشیم اینست که انبوهی از پیروان کیشها از رها کردن گمراهیهای خودمی ترسند. از بس در گمراهی فرو رفته اند چنین می پندارند که اگر بزیارت نروند و یا روضه نخوانانند و یا پول بفلان مجتهد نفرستند گرفتار خواهند گردید و آسیب خواهنددید، و یا در پیش‌خدا گناهکار خواهند بود . می باید بآنان فهمانید که این ترس بسیار بیجاست . شما با این رفتار خود بت پرستید وخدا از شما سخت ناخشنود می باشد ، و اگر باز نگردید در پیش او شرمسار خواهید بود. از آن سوی‌شما که بدینسان دسته دسته و پراکنده میباشید و در چنین زمان بیمناکی در اندیشه خود و فرزندان خود نیستید ، و با این کوششهای ما که درراه رستگاری شما بکار می بریم همراهی نمی‌نمایید بسیار گناهکارید و خدا نکرده هرگزندی ازاین راه رسد شما پاسخده آن هستید.

می باید بیادشان آورد داستان مغول را ، بیادشان آورد داستان

تیمور را، بیادشان آورد داستان کشتار های روسیان و آسوریان را، و نیك بفهماند که پاسخده آن خونهای بیگناهی که از زنان و بچگان ریخته شد کسانی می بودند که باپندار های بیهوده‌ای خود را سرگرم میساختند و دسته بندیها کرده و بهمدستی نمی کوشیدند، و در نتیجه اینها بدانسان گرفتار گردیدند. نمیگویم: آدمکشان بی‌گناه بودند. می گویم: هم آنان گناهکار بودند و هم خود مردمان. می‌گویم: همگی نزد خدا روسیاه خواهند بود وهمگی کیفر خواهند دید.

می باید نیك بفهمانید که این داستان میانجیگری امامان، واین پشت‌گرمیها که بایشان می‌دارید، و آن سخنانیکه در باره شیعه‌وبرگزیده و ارجمند بودن آنان شنیده اید بیپاست و هیچگاه این سخنان را از شما نخواهند پذیرفت. شما بیکبار آنها را ازدل بیرون کنید و براه‌آیید و در این کوششهایی که ما در راه رستگاری شما می کنیم همراهی دریغ نگویید.

انبوه مردم اینها را نمیدانند. اینها چیزهاییست که هیچگاه باندیشه ایشان نرسیده. آنان را نچنان فریفته اند که اینها را توانند دریافت. آنان جز این ندانسته اند که نامهایی را یاد گیرند و آنان را همه کاره جهان بشناسند وبجای خدا بپرستند، و جز آنها هرچه‌هست بیهوده شمارند. قرنها ملا و سید و روضه خوان و چاوش ودرویش و زیارتنامه خوان بافریفتن و ترسانیدن اینان کار خود را پیش برده‌اند و از باره اینان را از راستیها دور گردانیده اند و کنون می‌باید ما بکوشیم ونزدیکشان گردانیم.

شنیدنیست که کسانی گاهی مرا نیز بیم میدهند: « از باطن ائمه بترس‌ها! »، « فلان مرشد علی‌اللهی بارها خواسته تو را نفرین کند و نکرده » سبکمغزان خیره رومی پندارند تا جهانست این پستی ها را پیش خواهند برد. می پندارند با همه کس شیادی توان نمود.

از گفتار خود دور نیفتیم: این داستان ترس کوچك نیست. شما می بینید اینان‌آن جایگاهی را که‌به پرستیده‌های خود می‌گزارند

بخدا نمی‌گزارند. آن ترس را که از پرستیده های خود می دارند از خدا نمیدارند .

می باید اینها را از دل های آنان بیرون گردانید . می باید گفت : آن درگذشتگان که‌شما بدینسان می پرستید و می‌ترسید هریکی جز آفریده‌ای از آفریدگان خدا نبوده اند و جای هیچ ترسی ازآنان نیست . از آنسوی ما که شما را به پرستش خدا و بفرمانبرداری از آیین او میخوانیم ، در چنین کاری چه جای ترسی از کسی‌میباشد؟!..

داستان کشتار مهاباد را از یادداشت آقای پیران در این شماره و در شماره پیش آورده ایم . آیا گناه آن بگردن کیست؟.. بیگمان بگردن کسانیست که انگیزه‌آن را فراهم آوردند. کشندگان گناهکارند و اینان نیز همباز آنان میباشند .

خواهید پرسید : کدام کسانی انگیزه آن را فراهم آوردند ؟.. می گوییم تاریخ مشروطه را که ما نوشته ایم نیك بخوانید و بیندیشید تا بدانید کدام کسان انگیزه آن را فراهم آوردند .

یکروز در ایران جنبشی پیدا شد. یکدسته مردانی چون کشور را دربیم می‌دیدند دست بهم داده و بنام مشروطه بکوششهایی‌برخاستند. ازاین سوی یکدسته سودجویان و خود خواهان آن را بزیان خوددیده بیرق بدخواهی افراشتند و دین و شریعت را دستاویز گرفته انبوهی از عامیان را با خود همدست گردانیدند. در میانه خونریزیهایی شد وکار بدر آمدن بیگانگان کشید، و همان سودجویان بیشرمی نموده خود را بآنان ببستند و آشکاره با دست وزبان همراهی نمودند، و آشکاره چنین گفتند : « اگر بیگانه بیاید کشور میرود و کیش من که نرود». از بس آلوده خشم و آز می بودند این‌در نیافتند که‌اگر بیگانه بیاید هزار ها خون بیگناه‌ریخته گردد، صدها گرفتاری پیش آید. اینان از کسانی بودند که انگیزه آن خونریزی را فراهم آوردند و بیگمان نزد خدا پاسخده آن‌خواهند بود. آن دسته پیروان که فهم وخرد خود راکنارنهاده و پیروی از چنین سود جویانی کردند همچنین همباز می باشند وشرمنده و پشیمان خواهند گردید.

یادداشت آقای پیران

—۲—

در پاییز همانسال که برف نیامده بود جنگ دوم اتفاق افتاد. روسها در سقز و بانه و پنگون که مملکت ایرانست اوتراق کرده و از تمام دهات و قصبه بدون دادن وجه آذوقه و سیورسات از رعیت بیچاره ایران با زور می گرفتند. ازطرف دیگر در اشنویه و سلدوز و بانه و خانه نیز بودند که یکدفعه از دو طرف لشگر عثمانی هجوم آور شده چنانکه روسها عده عثمانی را در عرض دو روز ازساوجبلاغ الی پنگون برده بودند عثمانیها هم آنجور در عرض دوروز روسهارا بساوجبلاغ آوردند. در همین جنگ گویا علمای نجف و علمای موصل وبغداد حکم جهاد داده بودند که تمام ایلهای اکراد ایرانی نیز باعثمانی ها شرکت در جنك میکردند. دو سه‌روز ساوجبلاغ را محاصره کردند چون اهالی ساوجبلاغ این دفعه شرکت در جنك کرده از خانه های خود تفنك می انداختند روسها نتوانستند خودداری نمایند و ازساوجبلاغ پس از دادن تلفات زیاد وجاگزاردن مهمات فرار کردند وتامیاندوآب رفتند. عثمانی ها تعقیب نکردند ولی باز پسر قاضی فتاح با همراهی علی آقا پسر حاجی ایلخانی هر روز در اطراف میاندوآب در زد و خورد بودند. روسها تهیه قوا می کردند. تقریباً پانزده روز ماباحاجی نقی در مراغه بودیم یکروز باتلگراف حاجی نقی‌را بمیاندوآب خواستند بعد از ملاقات باچورنظرف حاجی نقی بمراغه بازگشت. گویا ۱۲هزار نفر از قزاقهای سیبریا بروسها کمك می آمدند چور نظرف حاجی‌نقی را خواسته بود که جهت قزاقهای تازه رس از مراغه پارچه گرفته پالتو درست نماید و حاجی نقی هم پارچه خریده فوراً بمیاندوآب حمل نمود و تقریباً بیست نفرخیاط جمع کرد که آن پالتو ها را بدوزند. در

آن روزها برف زیاد بساوجبلاغ و آن‌طرفها باریده بود و پالتوها تمام نشده بود که خبر دادند امروز قشون تازه روس به ملك کندی‌خواهد رسید . همان روز سه نفر جاسوس در لباس دهاتیها گرفته بودند که در کنار رود جغتو تیرباران کردند .

قبل از ورود قشون روس بالاصمصام که در طرف میاندوآب‌از مالکین بود بلصد نفر سوار خودش بنزد چورنظروف آمده اظهار کرد که من باپول و فشنگ و اسب خود و همراهانم حاضرم که در راه امپراتوری با عثمانیها جنك کنم و همان روز اجازه گرفته از طرف قابان بازاری و کلبرضا خان و قره ورن مشغول جنك شد و یك سنگر هم کردها را پس نشاند و شب را هم در سنگرها بسر بردند.

فردای آن روز قزاقهای سیبریا که تمام نیزه پوش بودند وارد میاندوآب شدند و در کنار رود طاطوقی بطرف ساوجبلاغ اردو زدند همان شب در میاندوآب قیامت برپا بود . هیچ‌کس از اهالی‌میاندوآب صاحب‌جان ومال خود نبود . آن‌شب آنچه بلا بود برسر اهالی آورزدند روز بقرار جنك سابق سه هزار قزاق سیبریا با قدری سالدات ببوکان مامور کردند و سه هزار قزاق با سالدات و توپخانه از راه چیلك فرستادند . سه هزار هم از طرف حاجی علی کند و سوسنجاق‌مأمور شد و بقیه لشکر از راه ساوجبلاغ حرکت نمود. آنروز از چهارطرف پیش رفته بودند . رئیس قشون هم تاخاتون باغ رفته بود. حاجی نقی و چند نفر دیگر که من هم بودم در قریه امیر آباد منزل کردیم گویا همان شب روسها یکدسته به یندرقاش رفته بودند و بیچاره اهالی کمال محبت‌را کرده‌اند. همان شب از دو طرف قشون روسی بساوجبلاغ وارد شده بودند . صبح اردوی چورنظرف از خاتون باغ حرکت کردند . در نزدیکی یندرقاش صدای شصت تیر شنیده میشد گویا بسزای محتبی که اهالی شب بروسها کرده بودند صبح فرمانده

آندسته‌دستور میدهد که اهالی را که تقریباً سه هزار نفر بیشتربودند درخرمنگاه حاضرنمایند بنام اینکه اسمهاشان را بنویسیم و بنزدامپراتور بفرستیم . بیچاره هارا درخرمنگاه مثل نظام حاضر کرده و از چهار طرف شصت تیرها را گذاشته و همه را از بزرگ وکوچك تیرباران کردند .

از آنجا گذشته تا نزدیکی میشه کورتان رسیدیم دیدیم تقریباً پانصد نفر از اهالی را در کنار شهر با شمشیر گردن زده‌اند با هزار مصیبت وارد شهر شدیم . دیدیم اهالی شهر آنچه تاجر و اصناف بوده اند در محل هایی که به پشت بام آنها بیرق ایران بود ازاداره حکومتی و کارگزار خانه و کمرکخانه بستی شده اند . بیچاره حاجی احمد که‌خودش آگنت روس بود آنهم بامید واری بیرق روس تقریباً بچهار هزار نفر ازاهالی امنیت داده و در خانه خود آورده بود چون دفعه گذشته بخانه حاجی احمد وارد نشده وکسی‌را نکشته بودند بهمان خاطر جمعی‌مردم آمده بودند . متاسفانه اول شب که قشون وارد شهر شده بخانه حاجی احمد هجوم نموده آن چهار هزار نفر را اززن ومرد و بزرگ و کوچك با شمشیر گردن زده بودند خدا شاهد است من فردای آنروز بی آنکه بدانم کسی در آنجا کشته شده واردخانه شدم با چشم خود دیدم که خون از اطاق از پله ها میریخت بالا رفته باطاقها نگاه کردم در یکی تقریباً پانصد نفر کشته و رویهم ریخته بودند .

در شهر سه روز فرمان قتل عام داده بودند . تمام کوچه‌وبازار و کاروانسرا ها پر از کشته ها بود . تمام دارایی و مال‌التجاره‌اهالی را غارت‌کرده بودند . حتی بدست دوسه نفر سالدات آنقدر لیره عثمانی افتاده بود که یکی از آنها از کثرت شادی فجاه کرده‌بود . اشخاص بی بضاعت بمساجد پناه برده و آنهارا نیز در آنجا کشته بودند . سه

چهار دفعه هجوم آوردند که عجمها را بکشند حاجی نقی مانع شد . آخرالامر مجبور شد باهزار منت و مصیبت از چورنظرف حکم گرفت که عجمها از ساوجبلاغ خارج شوند ده نفر هم قزاق مأمور کرد که نگزارد باینها آسیب رسد . بعد از گرفتن حکم حاجی نقی و من و دو سه نفر دیگر که معروف روسها بودیم این طرف و آن طرف دویده عجمها را که تقریباً پانصد نفراز اهالی تبریز و مراغه وارومیه بودند با زحمت بسیار حرکت دادیم و جز از اعضای دولتی کسی از عجم در ساوجبلاغ نماند

ما خودمان که با حاجی نقی پانزده نفر بودیم وقت غروب از ساوجبلاغ حرکت کردیم اطراف شهر پر از جنازه بود که بروی برفها دیده میشد . آنقدر مال و مواشی بیصاحب در صحرا پراکنده بود و چنان صدا های غریبی شنیده می‌شد که آدم تصور میکرد قیامت برپا شده. آنقدر برف باریده بود که انسان نمی‌توانست راه برود . اکنون ملاحظه کنید که کسانیکه کوله بار هم داشتند و زنهای بیچاره که یك یا دوبچه هم باخود می بردند چه حالی پیدا می کردند .

شب چون بقریه یندرقاش رسیدیم تمام قریه با مال و مواشی بیصاحب بود زیرا روز قبل آنجا را قتل عام کرده بودند . با هزار زحمت قدری خمیر پیدا کردیم که همانطور مانده بود و خودمان نانی پختیم و خوردیم وشب میخواستیم در آنجا بخوابیم دیدیم فرمانده آدم فرستاده که اگر در اینجا بمانید شب سالداتها می آیند و بطمع مال تان شما را می کشند من نمی توانم امنیت بشما بدهم. لابد ماندیم با هزار خستکی همان ساعت حرکت کردیم و در آن تاریکی شب براه افتادیم . اینست تفصیل صدمه های ساوجبلاغ

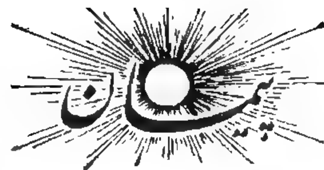
زندگانی همه بازیچه نیست

یکی از خوانندگان پیمان می نویسد: «یك نواخت بودن مطالب خسته کننده است گاهی موضوعهای جدیدی را نیز داخل کنید ... مردم ایراد می گیرند ونمی خوانند»

می گویم: داستان ما داستان آن کسانیست که می کوشند جلوسیلی رابگیرند و گاهی نیز سیل زورآورده نزدیك میشودخود آنان را درغلطاند.

در یکتوده بنیاد زیستها همه هوس گردیده و مردان چهل ساله و پنجاه ساله جز در پی بازیچه نیستند و کمتر کاری راازبرای نتیجه می کنند و کمتر زمانی باندیشه خود و گرفتاریهای خودمی افتند. ما می کوشیم که باین هوسبازیهاچاره کنیم و آنان‌میخواهند مارا نیز افزار هوسبازیهای خود گردانند. میخواهند در مهنامه چیز هایی بنویسیم که مایه سرگرمی آنان باشد و بالذت آنها رابخوانند

باید پذیرفت که گاهی کسانی با چشم باز کور شوند، و با گوش شنوا کرباشند. یك هنگامی شنیده که روزنامه یا مهنامه‌باید چیز های خوش آیند خوانندگان نویسد وآن را یاد گرفته، وکنون ما اینهمه می‌نویسیم: زندگانی بازیچه نیست، اینهمه یاد آوری از گرفتاریهامی کنیم، تو گویی اینها را هیچ‌نمی‌خواند و از یك‌مهنامه با این تکان های پیاپی بخود نمی‌آید، و پیشنهاد می کند که ما نیز همرنك دیگران باشیم و بدلخواه خوانندگان چیز نویسیم.



سال ششم شماره دوازدهم
اسفند ماه ۱۳۱۹

دارنده : کسروی تبریزی

سردبیر : سلطانزاده تبریزی


آقای مهدیه

پشتیبانان پیمان

پارسال در شماره آخر زیر این عنوان بیاد آزاده مردانی که پشتیبانی از پیمان کرده اند و می کنند پرداخته و سپاس گزارده و گفتیم : کسانی بهتر میدانند که نامهای آنان برده شود . زیرا گذشته از سپاسگزاری، کسانی در آینده اگر خواهند تاریخچه مهنامه و چگونگی پیشرفت آن را بدانند بشناختن این نیکمردان نیاز خواهند داشت. هم گفتیم : ما این پیشنهاد را می پذیریم . ولی این نه کاریست که در یکبار انجام گیرد . این کسان بسیارند و برخی از نخست پشتیبانی نموده اند و برخی سپس باین کار پرداخته‌اند. همگی را در یکجا نتوان شمرد . این بود بر آن نهادیم که کم کم و در پایان هرسال یکدسته را یاد کنیم .



آقای اسلامی



آقای آرین‌پور

این کار بیهوده نیست. این کسان ازچند راه شایان ارجشناسی و سپاسگزاری می باشند.

۱) امروز در توده یک چیز بسیار کم شده و آن راستی‌پرستی و یاوری‌بیکی وهمدستی برای پیشرفت آن میباشد. خردهاچندان پستی گرفته و خویها چنان آلوده گردیده که بسیاری از مردم (بویژه ازدرس خوانندگان و پیش افتادگان) جز درپی خودنمایی و سود جویی نمیباشند. هر کس تنها آن را میخواهد که کاری کند و نامی درآورد و یا سودی پیدا کند و بس. در جای دیگری‌نوشته ام در آغاز کار پیمان یکی از رنجهای ما گفتگو باکسانی بود که



آقای مهدوی



آقای صلحی

بپایی گفتار یا شعر می آوردند و از آشنایی بایك مهنامه جز زمینه جستن برای هوسبازی های خود نتیجه دیگـری چشم نمیداشتند . کسانی آمده و نشسته و می گفتند : « فلان گفتار را نیك نوشته بودی‌من هم‌یکی را خواهم‌نوشت» از هنگامی که پیمان بنام گردیده کسان بسیاری بآن کوشیده اند که مانندهسازی کنند . از برخوردن بیك کار نیکی جز بیاد خودنمایی نیافتاده اند.

این نیکمردان که از دیگران جدا گردیده و پاکدلانه‌دست یاوری بسوی ما دراز کرده‌اند و معنی همدستی و نتیجه آن را می



آقای خازنی



آقای کسمایی

شناسند ، این رفتار آنان ستوده ودر خور آنست که سرمشق دیگران باشد .

۲) پیمان دشمنان بسیار می دارد و بیشتر آنان کسان تلخ زبان و بدگومیباشند ، و باچنین کسانی هواداری از مهنامه نمودن وایستادگی در باره آن نشان دادن خوددلیل دلیریست و اینان مردان بلند اندیشه میباشند .

۳) این نیکمردان گذشته از کوششهاییکه در راه پیشرفت راستیها می کنند و این کاریست که مزد آن را از خدا خواهند یافت، در سایه همراهیهایی که می نمایند کار ما را آسانتر می گردانند. در جاییکه دغلکاری و نادرستی رواج بسیار یافته و مردانی باسروروی



آقای دهلوی



آقای حبشی

آراسته و بالاف فهم و دانش نادرستی و پستی را تا بآنجا رسانیده‌اند که از پرداخت اندك وامی که بدفتر مهنامه می‌دارند باز می‌ایستندو بنامه‌های پیاپی‌ما پاسخ نمیدهند واین‌رایك گونه زیر کی پنداشته بخود می بالند. در برابر چنین رفتار ناستوده‌ای ، آن نیك مردان هر کدام سالانه خواستارانی را می شناسانند و پول آنان را بما می رسانند و در چنین هنگام گرانی چاپ و کاغذ ما را از تنگدستی می‌رهانند ، واین خود چیزیست که ما نمی‌باید نادیده و نافهمیده انگاریم و جدایی میانه این نیکان با آن بدان نگزاریم .
در این چند سال گذشته از نگهداری آفریدگار بزرك این‌پشتیبانهیا نگهدارپیمان بوده است .

در این توده گذشته از آنکه بدیها فراوان میباشند یك‌بدی

دیگر بهم آمیخته بودن نیکان و بدان میباشد. شما می بینید بی باك و بی پروا دغلکاری می کنند، و بهیچ راستی گردن نمیگزارند، وبا هیچ کوشش همراهی نمی نمایند، و با اینهمه در نشستها نشسته از توده بد می گویند و گله می نمایند و کسی بدیهای آنان را بر برخشان نمیکشد. این خود بدی دیگری است که بدان و نیکان یکسان گرفته میشوند. این نشان درماندگی و ناشایندگی توده است. یکی از کوششهاییکه باید بود جدا گردانیدن این دو دسته از هم میباشد: هر گروهی و در هر رشته باید نیکان را از بدان جدا گرفت.

ما پارسال کسانی را یاد کردیم که از آشنایان پیشین من بوده اند و با پیمان از آغاز بیرون آمدنش آشنا گردیدند و برواج آن کوشیدند. کنون در اینجا بکسانی میپردازیم که بیشترشان از خواندن خودمهنامه بان گراییده و به پشتیبانی و هواداری برخاسته اند و از اینان نیز همه را در اینجا نمی شماریم و یکدسته را برای هنگام دیگر نگه می داریم. کسانی نیز خود خواسته اند نامی از ایشان برده نشود.

چه از کسانی نام می بریم وچه کسانی را نام نامبرده می گزاریم هریکی ازروی یك انگیزه ایست.

کسانی که در اینجا یاد می کنیم و سپاس می گزاریم و باز می گوییم همگی نیستند:

از اسپهان آقایان وکیل پور و افجه ای و دانشور

از تبریز آقایان حریری و مهدیه و اسلامی و صلحی

از رضاییه	آقای خطیبی
از ساری	« طاهری شهاب
از ساوه	« دهلوی
از شاپور	« منصوری
از فردوس	« نقوی پاکباز
از قهفرخ	« هاتفی
از مراغه	آقایان آرین پور و شکوهیان
از مرند	آقای حقانی
از ملایر	« کسمایی
از میانه	« حبشی
ازمیاندوآب	« فرهی
از نهاوند	« جلالی

برخی‌ازاینان همچنین برخی‌از کسانیکهٔ نام‌نبرده‌ایم به‌پیمان وگفته‌های آن بسیارنزدیکند وبافهم‌ودانش‌خودنیکیهای گرانبهایی را برای مردم انجام می دهند و خود آموزگاران شاینده هستند. ولی دراینجا جای گفتگو از این زمینه نمیباشد وامیدمندیم درجای دیگری این گفته را روشنتر گردانیم.

از بسیاری از اینها پیکره خواسته بودیم که در پیمان بچاپ رسانیم برخی دیررسیده و یکی هم در میانه گمشده و انگیزه چاپ نشدن آنها اینست.

خواهش و آگهی

ما درخواست کرده ایم که هریکی ازخوانندگان پیمان باری سه تن را با مهنامه آشنا گردانند و بخواندن آن وادارند . آنانکه این خواهش را خواهند پذیرفت این نکته‌را باندیشه گیرند که کسانی را که پیشنهاد می نمایند اگر از کمچیزانست ما می توانیم از آنان همهٔ بهای یکساله را نگیریم یاهیچ بهایی چشم نداریم. نباید کسی بنام بی پولی از خواندن پیمان بی بهره گردد.

ولی از کسان پولدار یا بهای یکساله را گرفته بفرستند و یا بپذیرند که سپس گرفتن و فرستادنش با خود ایشان باشد و ما نیازی بنامه نویسی نداشته باشیم. خواست ما اینست که کسانی را پیشنهاد نکنند که در پایان کار ما چند بار نامه نویسیم و آنان پاسخ ندهند اینگونه کسان بی آبرو از خواندن پیمان چه بهره خواهند برداشت؟!

درخواست

با آنکه کاغذ گران تر و در رفت چاپ بیشتر گردیده ما در سال هفتم بهای پیمان‌را بالانخواهیم برد ، وهمان ۵۰ ریال خواهدبود نیز سال آینده مهنامه و تاریخ هردو بروی کاغذ آلمانی ۷۰ گرمی خوب بچاپ خواهد رسید ودیگر کاغذ روزنامه بکار نخواهد رفت.

در برابر اینها ما تنها یك خواهش از خواستاران می کنیم و آن اینکه بهای سالانه را در آغاز بفرستند . با این گرانی کاغذ ما بیاری خدا برای یکسال کاغذ آلمانی خوب آماده گردانیده ایم . ولی پول آن‌را وام‌گرفته ایم . این‌پیشکی فرستادن پول ما را از وام‌آسوده خواهد گردانید .

آگهی

همه کسانی که در تبریز با ما حساب دارند چه از خواستاران پیمان و چه از کتابفروشیها حساب خود را بآقای اخباری بپردازند.

سال ششم　　اسفند ماه ۱۳۱۹　　شماره دوازدهم

جایگاه دفتر : خیابان فرهنگ ـ کوچه سر پاس مختار ـ خانه آقای کسروی تلفن : ۶۰۲۶

نامهای کننده

درفارسی ازهر ریشه سه گونه « کننده » توان آورد. مثلاً از گفتن : گوینده، گویا، گویان، وازشنیدن : شنونده، شنوا، شنوان، توان آورد.

اینهاهریکی معنی دیگری داردودرجای دیگری بکاررود بدینسان: درجاییکه نگاهمان بیك کار ویژه و شناخته است « گوینده » یا گونه یکم را آوریم. مثلاً سخنی را شنیده ایم ومیپرسیم: « گوینده آن که بوده؟ » آواز در میشنویم می گوییم : « ببینید زننده در کیست » .

درجاییکه نگاهمان بیك کار ویژه وشناخته‌ای نیست ومیخواهیم توانایی کننده یاهمیشگی کار را بفهمانیم « گویا » یا گونه دوم را آوریم: مثلاً می گوییم : « آدمی زبان گویا و گوش شنوا دارد وبنوشتن تواناست »

این گونه چون بکلمه دیگری پیوندد الف از آخرش افتد وسبك گردد : راهرو، سخنگوی، نمك ناشناس، دیرشنو، مفتخور وبسیار مانند اینها .

درجاییکه میخواهیم رویدادن کاری را درهمان زمان (هماتزمانیکه گفتگوازآنست) بفهمانیم « گویان » یا گونه سوم را آوریم : مثلاً « شتابان آمدند » ، « نالان و گریان راه میرفتند » .

اکنون اینهارا بهم آمیخته اند و کمتر یکی را درجای خود آورند ولی ما هریك را جز درجاهای خودش وبمعنای خودش نیاوریم ، و ازهر ریشه ای همه این سه گونه را آوریم .